

انجیل یوحنا

کلمه جسم گردید

- در ابتدا کلمه بود و کلمه نزد خدا بود و کلمه خدا بود.
- ۲ همان در ابتدا نزد خدا بود.
- ۳ همه چیز به واسطه او آفریده شد و به غیر از او چیزی از موجودات وجود نیافت.
- ۴ در او حیات بود و حیات نور انسان بود.
- ۵ و نور در تاریکی میدرخشید و تاریکی آن را در نیافت.
- شخصی از جانب خدا فرستاده شد که اسمش یحیی بود؛
- او برای شهادت آمد تا بر نور شهادت دهد تا همه به وسیله او ایمان آورند.
- ۸ او آن نور نبود بلکه آمد تا بر نور شهادت دهد.
- ۹ آن نور حقیقی بود که هر انسان را منور میگرداند و در جهان آمدنی بود.
- ۱۰ او در جهان بود و جهان به واسطه او آفریده شد و جهان او را شناخت.
- ۱۱ به نزد خاصان خود آمد و خاصان او را نپذیرفتند؛
- و اما به آن کسانی که او را قبول کردند قدرت داد تا فرزندان خدا گردند، یعنی به هر که به اسم او ایمان آورد،
- که نه از خون و نه از خواهش جسد و نه از خواهش مردم، بلکه از خدا تولد یافتند.
- و کلمه جسم گردید و میان ما ساکن شد، پراز فیض و راستی و جلال او را دیدیم، جلالی شایسته پسر یگانه پدر.
- ۱۵ و یحیی براو شهادت داد و ندا کرده، میگوید: «این است آنکه درباره او گفتم آنکه بعد از من میآید، پیش از من شده است زیرا که بر من مقدم بود.»
- و از بیری او جمیع ما بهره یافتیم و فیض به عوض فیض،
- زیرا شریعت به وسیله موسی عطا شد، اما فیض و راستی به وسیله عیسی مسیح رسید.
- ۱۸ خدا را هرگز کسی ندیده است؛ پسر یگانهای که در آغوش پدر است، همان او را ظاهر کرد.
- یحییای تعمیر دهنده در باره رسالت خود سخن میگوید

و این است شهادت یحیی در وقتی که یهودیان از اورشلیم کاهنان و لویان را فرستادند تا از او سوال کنند که تو کیستی،

که معترف شد و انکار نمود، بلکه اقرار کرد که من مسیح نیستم.

۲۱ آنگاه از او سوال کردند: «س چه؟ آیا تو الیاس هستی؟» گفت: «یستم.»

آنگاه بدو گفتند: «س کیستی تا به آن کسانی که ما را فرستادند جواب بریم؟ در باره خود چه می‌گویی؟»

گفت: «ن صدای نداکننده‌های در بیابانم که راه خداوند را راست کنید، چنانکه اشعیا نبی گفت.»

و فرستادگان از فریسیان بودند.

۲۵ پس از او سوال کرده، گفتند: «گر تو مسیح و الیاس و آن نبی نیستی، پس برای چه تعمیمید می‌دهی؟»

یحیی در جواب ایشان گفت: «ن به آب تعمیم می‌دهم و در میان شما کسی ایستاده است که شما او را نمی‌شناسید.

۲۷ و او آن است که بعد از من می‌آید، اما پیش از من شده است، که من لایق آن نیستم که بند نعلینش را باز کنم.»

و این در بیت عبره که آن طرف اردن است، در جایی که یحیی تعمیم میداد واقع گشت.

یحیی‌ای تعمیم دهنده عیسی را بعنوان مسیح‌ای موعود معرفی میکند

و در فردای آن روز یحیی عیسی را دید که به جانب او می‌آید. پس گفت: «ینک بره خدا که نگاه جهان را برمی‌دارد!

این است آنکه من در باره او گفتم که مردی بعد از من می‌آید که پیش از من شده است زیرا که بر من مقدم بود.

۳۱ و من او را شناختم، لیکن تا او به اسرائیل ظاهر گردد، برای همین من آمده به آب تعمیم میدادم.»

پس یحیی شهادت داده، گفت: «وح را دیدم که مثل کبوتری از آسمان نازل شده، بر

او قرار گرفت.

۳۳ و من اورا شناختم، لیکن او که مرا فرستاد تا به آب تعمید دهم، همان به من گفت بر هر کس بینی که روح نازل شده، بر او قرار گرفت، همان است او که به روح القدس تعمید میدهد.

۳۴ و من دیده شهادت میدهم که این است پسر خدا.»

نخستین شاگردان عیسی

و در روز بعد نیز یحیی باد و نفر از شاگردان خود ایستاده بود.

۳۶ ناگاه عیسی را دید که راه می‌رود؛ و گفت: «ینک بره خدا.»

و چون آن دو شاگرد کلام اورا شنیدند، از پی عیسی روانه شدند.

۳۸ پس عیسی روی گردانیده، آن دو نفر را دید که از عقب می‌آیند. بدیشان گفت:

«همین خواهید؟» بدو گفتند: «بی (نی) عنیای معلم (رجکا منزل مینمایي)؟»

بدیشان گفت: «یا بیدو ببینید.» آنگاه آمده، دیدند که کجا منزل دارد، و آن روز را نزد او بماندند و قریب به ساعت دهم بود.

و یکی از آن دو که سخن یحیی را شنیده، پیروی او نمودند، اندریاس برادر شمعون پطرس بود.

۴۲ او اول برادر خود شمعون را یافته، به او گفت: «سیح را)» ترجمه آن کرسس است

(افتم).» و چون او را نزد عیسی آورد، عیسی بدو نگریسته، گفت: «و شمعون پسر یونا هستی؛

و اکنون کیفا خوانده خواهی شد)» ترجمه آن پطرس است.»

بامدادان چون عیسی خواست به سوی جلیل روانه شود، فیلیپس را یافته، بدو گفت: «زعقب من بیا.»

و فیلیپس از بیت صیدا از شهر اندریاس و پطرس بود.

۴۵ فیلیپس نتائیل را یافته، بدو گفت: «ن کسی را که موسی در تورات و انبیا مذکور

داشتانند، یافتیم که عیسی پسر یوسف ناصری است.»

نتائیل بدو گفت: «گرمی شود که از ناصره چیزی خوب پیدا شود؟» فیلیپس بدو گفت:

«یا و بین.»

و عیسی چون دید که نتنائیل به سوی او می‌آید، درباره او گفت: «ینک اسرائیلی حقیقی که در او مکرری نیست.»
 نتنائیل بدو گفت: «را از کجایم شناسی؟» عیسی در جواب وی گفت: «بل از آنکه فیلیپس تورا دعوت کند، در حین که زیر درخت انجیر بودی تورا دیدم.»
 نتنائیل در جواب او گفت: «ی استاد تو پسر خدایی! تو پادشاه اسرائیل هستی!»
 عیسی در جواب او گفت: «یا از اینکه به تو گفتم که تورا زیر درخت انجیر دیدم، ایمان آوردی؟ بعد از این چیزهای بزرگتر از این خواهی دید.»
 پس بدو گفت: «مین آمین به شما می‌گویم که از کنون آسمان را گشاده، و فرشتگان خدا را که بر پسر انسان صعود و نزول میکنند خواهید دید.»

عروسی در قانا

و در روز سوم، در قانای جلیل عروسی بود و مادر عیسی در آنجا بود.
 ۲ و عیسی و شاگردانش را نیز به عروسی دعوت کردند.
 ۳ و چون شراب تمام شد، مادر عیسی بدو گفت: «راب ندارند.»
 عیسی به وی گفت: «ی زن مرا با تو چه کار است؟ ساعت من هنوز نرسیده است.»
 مادرش به نوکران گفت: «رچه به شما گوید بکنید.»
 و در آنجا شش قدح سنگی بر حسب تطهیریه بود نهاده بودند که هر یک گنجایش دو یا سه کیل داشت.
 ۷ عیسی بدیشان گفت: «دچارا از آب پر کنید.» و آنهار البریز کردند.
 ۸ پس بدیشان گفت: «لان بردارید و به نزد رئیس مجلس ببردید.» پس بردند،
 و چون رئیس مجلس آن آب را که شراب گردیده بود، بچشید و ندانست که از کجاست، لیکن نوکرانی که آب را کشیده بودند، میدانستند، رئیس مجلس داماد را مخاطب ساخته، بدو گفت:
 «ر کسی شراب خوب را اول می‌آورد و چون مست شدند، بدترازان. لیکن تو شراب خوب را تا حال نگاه داشتی؟»
 و این ابتدای معجزاتی است که از عیسی در قانای جلیل صادر گشت و جلال خود را

ظاهر کرد و شاگردانش به او ایمان آوردند.
 ۱۲ و بعد از آن او با مادر و برادران و شاگردان خود به کفرناحوم آمد و در آنجا ایامی کم ماندند.

تطهیر خانه خدا

و چون عید فصح نزدیک بود، عیسی به اورشلیم رفت،
 و در هیکل، فروشندگان گاو و گوسفند و کبوتر و صرافان را نشسته یافت.
 ۱۵ پس تازیانه‌های از ریسمان ساخته، همه را از هیکل بیرون نمود، هم گوسفندان و گاو را، و نقد و صرافان را ریخت و تخت‌های ایشان را واژگون ساخت،
 و به کبوتر فروشان گفت: «بهار از اینجا بیرون برید و خانه پدر مرا خانه تجارت مسازید.»
 آنگاه شاگردان او را یاد آمد که مکتوب است: «یرت خانه تو مرا خورده است.»
 پس یهودیان روی به او آورده، گفتند: «ه ما چه علامت مینمایی که این کارها را میکنی؟»
 عیسی در جواب ایشان گفت: «این قدس را خراب کنید که در سه روز آن را برپا خواهم نمود.»

آنگاه یهودیان گفتند: «رعرصه چهل و شش سال این قدس را بنا نمود هاند، آیا تو در سه روز آن را برپا میکنی؟»

لیکن او درباره قدس جسد خود سخن میگفت.

۲۲ پس وقتی که از مردگان برخاست شاگردانش را به خاطر آمد که این را بدیشان گفته بود. آنگاه به کتاب و به کلامی که عیسی گفته بود، ایمان آوردند.
 و هنگامی که در عید فصح در اورشلیم بود بسیاری چون معجزاتی را که از او صادر میگشت دیدند، به اسم او ایمان آوردند.

۲۴ لیکن عیسی خویشتن را بدیشان موتمن نساخت، زیرا که او همه را میشناخت.
 ۲۵ و از آنجا که احتیاج نداشت که کسی درباره انسان شهادت دهد، زیرا خود آنچه در انسان بود میدانست.

ملاقات نیکودیموس با عیسی

و شخصی از فریسیان نیکودیموس نام از روسای یهود بود.

۲ او در شب نزد عیسی آمده، به وی گفت: «ای استاد میدانم که تو معلم هستی که از جانب خدا آمده‌های زیرا هیچکس نمی تواند معجزاتی را که تو مینمائی بنماید، جز اینکه خدا با وی باشد.»

عیسی در جواب او گفت: «مین آمین به تو میگویم اگر کسی از سرنو مولود نشود، ملکوت خدا را نمی تواند دید.»

نیقودیموس بدو گفت: «گونه ممکن است که انسانی که پیر شده باشد، مولود گردد؟ آیا میشود که بار دیگر داخل شکم مادر گشته، مولود شود؟»

عیسی در جواب گفت: «مین، آمین به تومی گویم اگر کسی از آب و روح مولود نگردد، ممکن نیست که داخل ملکوت خدا شود.»

۶ آنچه از جسم مولود شد، جسم است و آنچه از روح مولود گشت روح است.

۷ عجب مدار که به تو گفتم باید شما از سرنو مولود گردید.

۸ باد هر جا که میخواهد میوزد و صدای آن را میشنوی لیکن نمی دانی از کجا میآید و به کجا میرود. همچنین است هر که از روح مولود گردد.»

نیقودیموس در جواب وی گفت: «گونه ممکن است که چنین شود؟»

عیسی در جواب وی گفت: «یا تو معلم اسرائیل هستی و این را نمی دانی؟

آمین، آمین به تو میگویم آنچه میدانم، میگویم و به آنچه دیدهایم، شهادت میدهم و شهادت ما را قبول نمی کنی.»

۱۲ چون شمار از امور زمینی سخن گفتم، باور نکردید. پس هر گاه به امور آسمانی باشما سخن رانم چگونه تصدیق خواهید نمود؟

و کسی به آسمان بالا نرفت مگر آن کس که از آسمان پایین آمد یعنی پسر انسان که در آسمان است.

۱۴ و همچنانکه موسی مار را در میان بلند نمود، همچنین پسر انسان نیز باید بلند کرده شود، تا هر که به او ایمان آرد هلاک نگردد، بلکه حیات جاودانی یابد.

۱۶ زیرا خدا جهان را اینقدر محبت نمود که پسر یگانه خود را داد تا هر که بر او ایمان آورد هلاک نگردد بلکه حیات جاودانی یابد.

۱۷ زیرا خدا پسر خود را در جهان نفرستاد تا بر جهان داوری کند، بلکه تا به وسیله او جهان نجات یابد.

۱۸ آنکه به او ایمان آرد، بر او حکم نشود؛ اما هر که ایمان نیاورد الان بر او حکم شده است، بجهت آنکه به اسم پسر یگانه خدا ایمان نیاورده.

۱۹ و حکم این است که نور در جهان آمد و مردم ظلمت را بیشتر از نور دوست داشتند، از آنجا که اعمال ایشان بد است.

۲۰ زیرا هر که عمل بد میکند، روشنی را دشمن دارد و پیش روشنی نمی آید، مبادا اعمال او توبیخ شود.

۲۱ ولیکن کسیکه به راستی عمل میکند پیش روشنی می آید تا آنکه اعمال او هویدا گردد که در خدا کرده شده است.»

گفتار یحیی تعمید دهنده در باره عیسی

و بعد از آن عیسی باشا گردان خود به زمین یهودیه آمد و با ایشان در آنجا به سر برده، تعمید می داد.

۲۳ و یحیی نیز در عینون، نزدیک سالیم تعمید میداد زیرا که در آنجا آب بسیار بود و مردم می آمدند و تعمید میگرفتند،

چونکه یحیی هنوز در زندان حبس نشده بود.

۲۵ آنگاه در خصوص تطهیر، در میان شاگردان یحیی و یهودیان مباحثه شد.

۲۶ پس به نزد یحیی آمده، به او گفتند: «ای استاد، آن شخصی که با تو در آن طرف اردن بود و تو برای او شهادت دادی، اکنون او تعمید میدهد و همه نزد او می آیند.»

یحیی در جواب گفت: «بچکس چیزی نمی توانی یافت، مگر آنکه از آسمان بدو داده شود.

۲۸ شما خود بر من شاهد هستید که گفتم من مسیح نیستم بلکه پیش روی او فرستاده شدم.

۲۹ کسیکه عروس دارد داماد است، اما دوست داماد که ایستاده آواز او را میشنود، از آواز داماد بسیار خوشنود میگردد. پس این خوشی من کامل گردید.

۳۰ میباید که او افزوده شود و من ناقص گردم.

- ۳۱ او که از بالا می‌آید، بالای همه است و آنکه از زمین است زمین است و از زمین تکلم میکند؛ اما او که از آسمان می‌آید، بالای همه است.
- ۳۲ و آنچه را دید و شنید، به آن شهادت می‌دهد و هیچکس شهادت او را قبول نمی‌کند.
- ۳۳ و کسیکه شهادت او را قبول کرد، مهر کرده است بر اینکه خدا راست است.
- ۳۴ زیرا آن کسی را که خدا فرستاد، به کلام خدا تکلم مینماید، چونکه خدا روح را به میزان عطائی کند.
- ۳۵ پدر پسر را محبت مینماید و همه چیز را بدست او سپرده است.
- ۳۶ آنکه به پسر ایمان آورده باشد، حیات جاودانی دارد و آنکه به پسر ایمان نیاورد حیات را نخواهد دید، بلکه غضب خدا بر او می‌ماند.»

زن سامری

- و چون خداوند دانست که فریبیان مطلع شده‌اند که عیسی بیشتر از یحیی شاگرد پیدا کرده، تعمید می‌دهد،
 با اینکه خود عیسی تعمید نمی‌داد بلکه شاگردانش،
 یهودیه را گذارده، باز به جانب جلیل رفت.
 و لازم بود که از سامره عبور کند
 پس به شهری از سامره که سوخار نام داشت، نزدیک به آن موضعی که یعقوب به پسر خود یوسف داده بود رسید.
- ۶ و در آنجا چاه یعقوب بود. پس عیسی از سفر خسته شده، همچنین بر سر چاه نشسته بود و قریب به ساعت ششم بود.
- ۷ که زنی سامری بجهت آب کشیدن آمد. عیسی بدو گفت: «رعهای آب به من بنوشان.»
 زیرا شاگردانش بجهت خریدن خوراک به شهر رفته بودند.
- ۹ زن سامری بدو گفت: «گونه تو که یهود هستی از من آب میخواهی و حال آنکه زن سامری میباشم؟» زیرا که یهود با سامریان معاشرت ندارند.
- ۱۰ عیسی در جواب او گفت: «گر بخشش خدا را امید انستی و کیست که به تو میگوید آب به من بده، هر آینه تو از او خواهش می‌کردی و به تو آب زنده عطا می‌کرد.

۱۱ زن بدو گفت: «ی آقا دلونداری و چاه عمیق است. پس از کجا آب زنده داری؟»

آیاتوا پدر مایعقوب بزرگتر هستی که چاه را به ماداد و خود و پسران و مواشی او از آن میآشامیدند؟» عیسی در جواب او گفت: «رکه از این آب بنوشد باز تشنه گردد، لیکن کسیکه از آبی که من به او میدهم بنوشد، ابد تشنه نخواهد شد، بلکه آن آبی که به او میدهم در او چشمه آبی گردد که تاحیات جاودانی میجوشد.» زن بدو گفت: «ی آقا آن آب را به من بده تا دیگر تشنه نگردم و به اینجا بجهت آب کشیدن نیایم.»

عیسی به او گفت: «رو شوهر خود را بخوان و در اینجا بیا.» زن در جواب گفت: «وهر ندارم.» عیسی بدو گفت: «یکو گفتی که شوهر نداری! زیرا که پنج شوهر داشتی و آنکه الان داری شوهر تو نیست! این سخن را راست گفتی!» زن بدو گفت: «ی آقا میبینم که تونبی هستی!

پدران مادر این کوه پرستش میکردند و شما میگویند که در اورشلیم جایی است که در آن عبادت باید نمود.»

عیسی بدو گفت: «ی زن مرا تصدیق کن که ساعتی میآید که نه در این کوه و نه در اورشلیم پدر را پرستش خواهید کرد.

۲۲ شما آنچه را که نمی دانید می پرستید اما ما آنچه را که میدانیم عبادت میکنیم زیرا نجات از یهود است.

۲۳ لیکن ساعتی میآید بلکه الان است که در آن پرستندگان حقیقی پدر را به روح و راستی پرستش خواهند کرد زیرا که پدر مثل این پرستندگان خود را طالب است.

۲۴ خدا روح است و هر که او را پرستش کند میباید به روح و راستی پرستد.» زن بدو گفت: «یدانم که مسیح یعنی کرسس میآید. پس هنگامی که او آید از هر چیزی به ما خبر خواهد داد.»

عیسی بدو گفت: «ن که باتو سخن میگویم همانم.»

عیسی درباره حصاد روحانی سخن میگوید

و در همان وقت شاگردانش آمده، تعجب کردند که با زنی سخن می‌گوید ولیکن هیچکس نگفت که چه می‌طلبی یا برای چه با او حرف می‌زنی.

۲۸ آنگاه زن سبوی خود را گذارده، به شهر رفت و مردم را گفت:

«یا بید و کسی را ببینید که هر آنچه کرده بودم به من گفت. آیا این مسیح نیست؟»
پس از شهر بیرون شده، نزد او می‌آمدند.

و در اثنا آن شاگردان او خواهش نموده، گفتند: «ای استاد بخور.»

بدیشان گفت: «ن‌غذایی دارم که بخورم و شما آن را نمی‌دانید.»

شاگردان به یکدیگر گفتند: «گر کسی برای او خوراکی آورده باشد!»

عیسی بدیشان گفت: «و راک من آن است که خواهش فرستنده خود را به عمل آورم و کار او را به انجام رسانم.»

۳۵ آیا شما نمی‌گویید که چهار ماه دیگر موسم درواست؟ اینک به شما می‌گویم چشمان خود را بالا افکنید و مزرعه‌ها را ببینید زیرا که الان بجهت دروسفید شده است.

۳۶ و در وگرا جرت می‌گیرد و ثمری بجهت حیات جاودانی جمع می‌کند تا کارنده و درو کننده هر دو با هم خشنود گردند.

۳۷ زیرا این کلام در اینجاست است که یکی می‌کارد و دیگری درو می‌کند.

۳۸ من شمار فرستادم تا چیزی را که در آن رنج نبرده‌اید درو کنید. دیگران محنت کشیدند و شما در محنت ایشان داخل شده‌اید.»

ایمان آوردن سامریان به عیسی

پس در آن شهر بسیاری از سامریان بواسطه سخن آن زن که شهادت داد که هر آنچه کرده بودم به من بازگفت بدو ایمان آوردند.

۴۰ و چون سامریان نزد او آمدند، از او خواهش کردند که نزد ایشان بماند و در روز در آنجا بماند.

۴۱ و بسیاری دیگر بواسطه کلام او ایمان آوردند.

۴۲ و به زن گفتند که «عدا از این بواسطه سخن تو ایمان نمی‌آوریم زیرا خود شنیده و دانسته‌ایم

که او در حقیقت مسیح و نجات‌دهنده عالم است.»

موعظه عیسی در جلیل
(تی:، مرقس:، لوقا:)

اما بعد از دو روز از آنجا بیرون آمده، به سوی جلیل روانه شد.

۴۴ زیرا خود عیسی شهادت داد که هیچ‌نبی را در وطن خود حرمت نیست.

۴۵ پس چون به جلیل آمد، جلیلیان او را پذیرفتند زیرا هر چه در اورشلیم در عید کرده بود، دیدند، چونکه ایشان نیز در عید رفته بودند.

شفای پسر یک افسر

پس عیسی به قانای جلیل آنجایی که آب را شراب ساخته بود، باز آمد. ویکی از سرهنگان ملک بود که پسر او در کفرناحوم مریض بود.

۴۷ و چون شنید که عیسی از یهودیه به جلیل آمده است، نزد او آمده، خواهش کرد که فرود بیاید و پسر او را شفا دهد، زیرا که مشرف به موت بود.

۴۸ عیسی بدو گفت: «گر آیات و معجزات نبینید، همانا ایمان نیاورید.»

سرهنگ بدو گفت: «ای آقا قبل از آنکه پسرم بمیرد فرود بیا.»

عیسی بدو گفت: «رو که پسرت زنده است.» آن شخص به سخنی که عیسی بدو گفت، ایمان آورده، روانه شد.

۵۱ و در وقتی که او میرفت، غلامانش او را استقبال نموده، مرده دادند و گفتند که پسر تو زنده است.

۵۲ پس از ایشان پرسید که در چه ساعت عافیت یافت. گفتند: «یروز، در ساعت هفتم تب از او زایل گشت.»

آنگاه پدر فهمید که در همان ساعت عیسی گفته بود: «سر تو زنده است.» پس او و تمام اهل خانه او ایمان آوردند.

۵۴ و این نیز معجزه دوم بود که از عیسی در وقتی که از یهودیه به جلیل آمد، به ظهور رسید.

شفای مردی در کنار حوض

و بعد از آن یهود را عیدی بود و عیسی به اورشلیم آمد.

۲ و در اورشلیم نزد باب الضان حوضی است که آن را به عبرانی بیت حسدا میگویند که پنج رواق دارد.

۳ و در آنجا جمعی کثیر از مریشان و کوران و لنگان و شلان خوابیده، منتظر حرکت آب میبودند.

و در آنجا مردی بود که سی و هشت سال به مرضی مبتلا بود.

۵ چون عیسی او را خوابیده دید و دانست که مرض او طول کشیده است، بدو گفت: «یا میخواهی شفا یابی؟»

مریض او را جواب داد که «سی آقا کسی ندارم که چون آب به حرکت آید، مرا در حوض بیندازد، بلکه تا وقتی که میآیم، دیگری پیش از من فرورفته است.

۷ عیسی بدو گفت: «رخیز و بستر خود را برداشته، روانه شو!»

که در حال آن، مرد شفا یافت و بستر خود را برداشته، روانه گردید. و آن روز سبت بود.

پس یهودیان به آن کسیکه شفا یافته بود، گفتند: «وز سبت است و پرتور و اینست که بستر خود را برداری.»

او در جواب ایشان گفت: «ن کسیکه مرا شفاداد، همان به من گفت بستر خود را بردار و برو.»

پس از او پرسیدند: «یست آنکه به تو گفت، بستر خود را بردار و برو؟»

لیکن آن شفا یافته نمی دانست که بود، زیرا که عیسی ناپدید شد چون در آنجا زد حامی بود.

۱۳ و بعد از آن، عیسی او را در هیکل یافته بدو گفت: «کنون شفا یافته‌ای. دیگر خطا مکن تا برای تو بدتر نگردد.»

آن مرد رفت و یهودیان را خبر داد که «نکه مرا شفاداد، عیسی است.»

و از این سبب یهودیان بر عیسی تعدی میکردند، زیرا که این کار را در روز سبت کرده بود. عیسی خود را پسر خدا

عیسی در جواب ایشان گفت که «در من تا کنون کار میکنند و من نیز کار میکنم.»

پس از این سبب، یهودیان بیشتر قصد قتل او کردند زیرا که نه تنها سبت را میشکست بلکه خدا را نیز پدر خود گفته، خود را مساوی خدا میساخت.

آنگاه عیسی در جواب ایشان گفت: «مین آمین به شما میگویم که پسر از خود هیچ نمی تواند کرد مگر آنچه ببیند که پدر به عمل آرد، زیرا که آنچه او میکند، همچنین پسر نیز میکند. ۱۹ زیرا که پدر پسر را دوست میدارد و هر آنچه خود میکند بدو مینماید و اعمال بزرگتر از این بدو نشان خواهد داد تا شما تعجب ننمایید.

۲۰ زیرا همچنانکه پدر مردگان را برمی خیزاند و زنده میکند، همچنین پسر نیز هر که را می خواهد زنده میکند.

۲۱ زیرا که پدر بر هیچکس داوری نمی کند بلکه تمام داوری را به پسر سپرده است.

۲۲ تا آنکه همه پسر را حرمت بدارند، همچنانکه پدر را حرمت میدارند؛ و کسیکه به پسر حرمت نکند، به پدری که او را فرستاد احترام نکرده است.

۲۳ آمین آمین به شما می گویم هر که کلام مرا بشنود و به فرستنده من ایمان آورد، حیات جاودانی دارد و در داوری نمی آید، بلکه از موت تا به حیات منتقل گشته است.

۲۴ آمین آمین به شما میگویم که ساعتی می آید بلکه اکنون است که مردگان آواز پسر خدا را میشنوند و هر که بشنود زنده گردد.

۲۵ زیرا همچنانکه پدر در خود حیات دارد، همچنین پسر را نیز عطا کرده است که در خود حیات داشته باشد.

۲۶ و بدو قدرت بخشیده است که داوری هم بکنند زیرا که پسر انسان است.

۲۷ و از این تعجب مکنید زیرا ساعتی می آید که در آن جمیع کسانی که در قبور میباشند، آواز او را خواهند شنید،

و بیرون خواهند آمد؛ هر که اعمال نیکو کرد، برای قیامت حیات و هر که اعمال بد کرد، بجهت قیامت داوری.

من از خود هیچ نمی توانم کرد بلکه چنانکه شنیدهام داوری میکنم و داوری من عادل است زیرا که اراده خود را طالب نیستم بلکه اراده پدری که مرا فرستاده است.

۳۰ اگر من بر خود شهادت دهم شهادت من راست نیست.

عیسی ادعای خود را ثابت میکند

دیگری هست که بر من شهادت میدهد و می دانم که شهادتی که او بر من میدهد راست است.

- ۳۲ شما نزدیحی فرستادید و او به راستی شهادت داد.
- ۳۳ اما من شهادت انسان را قبول نمی‌کنم ولیکن این سخنان را می‌گویم تا شما نجات یابید.
- ۳۴ او چراغ افروخته و درخشندگی بود و شما خواستید که ساعتی به نور او شادی کنید.
- ۳۵ و اما من شهادت بزرگتر ازیحی دارم زیرا آن کارهایی که پدر به من عطا کرد تا کامل کنم، یعنی این کارهایی که من می‌کنم، بر من شهادت میدهد که پدر مرا فرستاده است.
- ۳۶ و خود پدر که مرا فرستاد، به من شهادت داده است که هرگز آواز او را نشنیده‌ام و صورت او را ندیده‌ام،
و کلام او را در خود ثابت ندارید زیرا کسی را که پدر فرستاد شما بدو ایمان نیاوردید.
- کتب را فتیش کنید زیرا شما گمان می‌برید که در آنها حیات جاودانی دارید و آنها است که به من شهادت میدهد.
- ۳۹ و نمی‌خواهید نزد من آید تا حیات یابید.
- ۴۰ جلال را از مردم نمی‌پذیرم.
- ۴۱ ولیکن شمارا می‌شناسم که در نفس خود محبت خدا را ندارید.
- ۴۲ من به اسم پدر خود آمده‌ام و مرا قبول نمی‌کنید، ولی هرگاه دیگری به اسم خود آید،
او را قبول خواهید کرد.
- ۴۳ شما چگونه می‌توانید ایمان آرید و حال آنکه جلال از یکدیگر می‌طلبید و جلالی را که از خدای واحد است طالب نیستید؟
گمان مبرید که من نزد پدر بر شما ادعا خواهم کرد. کسی هست که مدعی شما می‌باشد
و آن موسی است که بر او امیدوار هستید.
- ۴۵ زیرا اگر موسی را تصدیق می‌کردید، مرا نیز تصدیق می‌کردید چونکه او در باره من
نوشته است.
- ۴۶ اما چون نوشته‌های او را تصدیق نمی‌کنید، پس چگونه سخنان مرا قبول خواهید
کرد.»

خوراک به پنجه‌ار نفر
(تی:، مرقس:، لوقا:)

و بعد از آن عیسی به آن طرف دریای جلیل که دریای طبریه باشد، رفت.
 ۲ و جمعی کثیر از عقب او آمدند زیرا آن معجزاتی را که به مریشان مینمود، میدیدند.
 ۳ آنگاه عیسی به کوهی برآمده، باشاگردان خود در آنجا بنشست.
 ۴ و فصیح که عیدیه بود باشد، نزدیک بود.

پس عیسی چشمان خود را بالا انداخته، دید که جمعی کثیر به طرف او میآیند. به
 فیلیپس گفت: «ز کجا نان بخریم تا اینها بخورند؟»
 و این را از روی امتحان به او گفت، زیرا خود میدانست چه باید کرد.
 ۷ فیلیپس او را جواب داد که «ویست دینار نان، اینها را کفایت نکند تا هر یک اندکی
 بخورند!»

یکی از شاگردانش که اندریاس برادر شمعون پطرس باشد، وی را گفت:
 «راینجاپسری است که پنج نان جو و دوماهی دارد. ولیکن این از برای این گروه
 چه میشود؟»

عیسی گفت: «ردم را بنشانید.» و در آن مکان، گیاه بسیار بود، و آن گروه قریب به پنج
 هزار مرد بودند که نشستند.

۱۱ عیسی نانها را گرفته و شکر نموده، به شاگردان داد و شاگردان به نشستگان دادند،
 و همچنین از دوماهی نیز به قدری که خواستند.

۱۲ و چون سیر گشتند، به شاگردان خود گفت: «اره های باقیمانده را جمع کنید
 تا چیزی ضایع نشود.»

پس جمع کردند و از پاره های پنج نان جو که از خوردگان زیاد آمده بود، دو ازده سبد
 پر کردند.

۱۴ و چون مردمان این معجزه را که از عیسی صادر شده بود دیدند، گفتند که «ین
 البته همان نبی است که باید در جهان بیاید!»

و اما عیسی چون دانست که میخواهند بیایند و او را به زور برده پادشاه سازند، باز تنهابه
 کوه برآمد.

راه رفتن بر روی آب
 (تی:، مرقس:)

و چون شام شد، شاگردانش به جانب دریا پایین رفتند،
 و به کشتی سوار شده به آن طرف دریا به کفرناحوم روانه شدند. و چون تاریک
 شد عیسی هنوز نزد ایشان نیامده بود.
 ۱۸ و دریا بواسطه وزیدن باد شدید به تلاطم آمد.
 ۱۹ پس وقتی که قریب به بیست و پنج یاسی تیر پرتاب رانده بودند، عیسی را دیدند که
 بر روی دریا خرامان شده، نزدیک کشتی می‌آید. پس ترسیدند.
 ۲۰ او بدیشان گفت: «ن هستم، مترسید!»
 و چون میخواستند او را در کشتی بیاورند، در ساعت کشتی به آن زمینی که عازم آن بودند
 رسید.

عیسی نان حقیقی و آسمانی

بامدادان گروهی که به آن طرف دریا ایستاده بودند، دیدند که هیچ زورقی نبود غیر از
 آن که شاگردان او داخل آن شده بودند و عیسی باشاگردان خود داخل آن زورق نشده،
 بلکه شاگردانش تنهارفته بودند.
 ۲۳ لیکن زورقهای دیگر از طبریه آمد، نزدیک به آنجایی که نان خورده بودند بعد از
 آنکه خداوند شکر گفته بود.
 ۲۴ پس چون آن گروه دیدند که عیسی و شاگردانش در آنجا نیستند، ایشان نیز به کشتیها سوار
 شده، در طلب عیسی به کفرناحوم آمدند.
 و چون او را در آن طرف دریا یافتند، بدو گفتند: «ی استاد کی به اینجا آمدی؟»
 عیسی در جواب ایشان گفت: «مین آمین به شمامی گویم که مرا میطلبید نه بسبب معجزاتی
 که دیدید، بلکه بسبب آن نان که خوردید و سیر شدید.
 ۲۷ کار بکنید نه برای خوراک فانی بلکه برای خوراکی که تاحیات جاودانی باقی
 است که پسر انسان آن را به شما عطا خواهد کرد، زیرا خدای پدر را و مرزده است.»
 بدو گفتند: «ه کنیم تا اعمال خدا را بهجا آورده باشیم؟»
 عیسی در جواب ایشان گفت: «مل خدا این است که به آن کسیکه او فرستاد، ایمان
 بیاورید.»
 بدو گفتند: «ه معجزه مینمایی تا آن را دیده به تو ایمان آوریم؟ چکار میکنی؟»

پدران مادر بیابان من را خوردند، چنانکه مکتوب است که از آسمان بدیشان نان عطا کرد تا بخورند.»

عیسی بدیشان گفت: «مین آمین به شما میگویم که موسی نان را از آسمان به شما نداد، بلکه پدر من نان حقیقی را از آسمان به شما میدهد.

۳۳ زیرا که نان خدا آن است که از آسمان نازل شده، به جهان حیات میبخشد.»

آنگاه بدو گفتند: «ی خداوند این نان را پیوسته به ما بده.»

عیسی بدیشان گفت: «ن نان حیات هستم. کسیکه نزد من آید، هرگز گرسنه نشود و هر که به من ایمان آرد هرگز تشنه نگردد.

۳۶ لیکن به شما گفتم که مرا هم دیدید و ایمان نیاوردید.

۳۷ هر آنچه پدر به من عطا کند، به جانب من آید و هر که به جانب من آید، او را بیرون نخواهم نمود.

۳۸ زیرا از آسمان نزول کردم نه تا به اراده خود عمل کنم، بلکه به اراده فرستنده خود.

۳۹ و اراده پدری که مرا فرستاد این است که از آنچه به من عطا کرد چیزی تلف نکنم بلکه در روز بازپسین آن را بر خیزانم.

۴۰ و اراده فرستنده من این است که هر که پسر را دید و بدو ایمان آورد، حیات جاودانی داشته باشد و من در روز بازپسین او را خواهم بر خیزانید.»

بی ایمانی یهودیان

پس یهودیان درباره او همه کرده کردند زیرا گفته بود: «ن هستم آن نانی که از آسمان نازل شد.»

و گفتند: «یا این عیسی پسر یوسف نیست که ما پدر و مادر او را میشناسیم؟ پس چگونه میگوید که از آسمان نازل شدم؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «ایکدیگر همه مکنید.

۴۴ کسی نمی تواند نزد من آید، مگر آنکه پدری که مرا فرستاد او را جذب کند و من در روز بازپسین او را خواهم بر خیزانید.

۴۵ در انبیا مکتوب است که همه از خدا تعلیم خواهند یافت. پس هر که از پدر شنید

و تعلیم یافت نزد من میآید.

۴۶ نه اینکه کسی پدر را دیده باشد، جز آن کسیکه از جانب خداست، او پدر را دیده است.

۴۷ آمین آمین به شما میگویم هر که به من ایمان آرد، حیات جاودانی دارد.

۴۸ من نان حیات هستم.

۴۹ پدران شما در بیابان من را خوردند و مردند.

۵۰ این نانی است که از آسمان نازل شد تا هر که از آن بخورد نمیرد.

۵۱ من هستم آن نان زنده که از آسمان نازل شده. اگر کسی از این نان بخورد تا به ابد

زنده خواهد ماند و نانی که من عظامی کم جسم من است که آن را بجهت حیات جهان میبخشم.»

پس یهودیان بایکدیگر مخاصمه کرده، میگفتند: «گونه این شخص میتواند جسد خود را به مادهد تا بخوریم؟»

عیسی بدیشان گفت: «مین آمین به شما میگویم اگر جسد پسر انسان را نخوردید و خون او را ننوشید، در خود حیات ندارید.

۵۴ و هر که جسد مرا خورد و خون مرا نوشید، حیات جاودانی دارد و من در روز آخر او را خواهم بر خیزانید.

۵۵ زیرا که جسد من، خوردنی حقیقی و خون من، آشامیدنی حقیقی است.

۵۶ پس هر که جسد مرا میخورد و خون مرا مینوشد، در من میماند و من در او.

۵۷ چنانکه پدر زنده مرا فرستاد و من به پدر زنده هستم، همچنین کسیکه مرا بخورد او نیز به من زنده میشود.

۵۸ این است نانی که از آسمان نازل شد، نه همچنانکه پدران شما من را خوردند و مردند؛ بلکه هر که این نان را بخورد تا به ابد زنده ماند.»

این سخن را وقتی که در کفرناحوم تعلیم میداد، در کنیسه گفت.

عدهای از ییروان عیسی، او را

آنگاه بسیاری از شاگردان او چون این را شنیدند گفتند: «بن کلام سخت است! که میتواند آن را بشنود؟»

چون عیسی در خود دانست که شاگردانش در این امر همه‌مه می‌کنند، بدیشان گفت: «یا این شمار الغرض می‌دهد؟»

پس اگر پسر انسان را ببینید که به‌جایی که اول بود صعود می‌کند چه؟ روح است که زنده می‌کند و اما از جسد فایده‌های نیست. کلامی را که من به شما می‌گویم روح و حیات است.

۶۴ ولیکن بعضی از شما هستند که ایمان نمی‌آورند.» زیرا که عیسی از ابتدا امیدانست بکنند که ایمان نمی‌آورند و کیست که او را تسلیم خواهد کرد.

۶۵ پس گفت: «زاین سبب به شما گفتم که کسی نزد من نمی‌تواند آمد مگر آنکه پدر من، آن را بدو عطا کند.»

در همان وقت بسیاری از شاگردان او برگشته، دیگر با او همراهی نکردند. آنگاه عیسی به آن دوازده گفت: «یا شما نیز می‌خواهید بروید؟» شمعون پطرس به او جواب داد: «داوندانزد که برویم؟ کلمات حیات جاودانی نزد تو است.»

۶۹ و ما ایمان آورده و شناختیم که تو مسیح پسر خدای حی هستی.» عیسی بدیشان جواب داد: «یا من شما دوازده را برنگزیدم و حال آنکه یکی از شما بلیلیس است.»

و این را در باره یهودا پسر شمعون اسخریوطی گفت، زیرا او بود که میبایست تسلیم‌کننده وی بشود و یکی از آن دوازده بود.

برادران عیسی او را تحقیر میکنند

و بعد از آن عیسی در جلیل می‌گشت زیرانی خواست در یهودیه راه رود چونکه یهودیان قصد قتل او می‌داشتند.

۲ و عید یهود که عید خیمه‌ها باشد نزدیک بود.

۳ پس برادرانش بدو گفتند: «زاینجا روانه شده، به یهودیه برو تا شاگردانت نیز آن اعمالی را که تو می‌کنی ببینند،

زیرا هر که می‌خواهد آشکار شود در پنهانی کار نمی‌کند. پس اگر این کارها را می‌کنی خود را به جهان بنما.»

زیرا که برادرانش نیز به او ایمان نیاورده بودند.
 ۶ آنگاه عیسی بدیشان گفت: «قت من هنوز نرسیده، اما وقت شما همیشه حاضر است.
 ۷ جهان نمی تواند شمار دشمن دارد ولیکن مراد دشمن میدارد زیرا که من بر آن شهادت
 میدهم که اعمالش بد است.»

۸ شمار برای این عید بروید. من حال به این عید نمی آیم زیرا که وقت من هنوز تمام نشده
 است.»
 چون این را بدیشان گفت، در جلیل توقف نمود.

عیسی آشکارا در خانه خدا تعلیم میدهد

لیکن چون برادرانش برای عید رفته بودند، او نیز آمد، نه آشکار بلکه در خفا.
 ۱۱ اما یهودیان در عید او را جستجو نموده، میگفتند که او کجا است.

۱۲ و در میان مردم درباره او همه بسیار بود. بعضی میگفتند که مردی نیکو
 است و دیگران میگفتند نی بلکه گمراه کننده قوم است.

۱۳ ولیکن بسبب ترس از یهود، هیچکس درباره او ظاهر حرف نمی زد.
 و چون نصف عید گذشته بود، عیسی به هیكل آمده، تعلیم میداد.

۱۵ و یهودیان تعجب نموده، گفتند: «بن شخص هرگز تعلیم نیافته، چگونه کتب را میداند؟»
 عیسی در جواب ایشان گفت: «علیم من از من نیست، بلکه از فرستنده من.»

۱۷ اگر کسی بخواهد اراده او را به عمل آرد، درباره تعلیم خواهد دانست که از خدا است
 یا آنکه من از خود سخن میرانم.

۱۸ هر که از خود سخن گوید، جلال خود را طالب بود و اما هر که طالب جلال فرستنده
 خود باشد، او صادق است و در او نارسایی نیست.

۱۹ آیا موسی تورات را به شما نداده است؟ و حال آنکه کسی از شما نیست که به تورات
 عمل کند. از برای چه میخواهید مرا به قتل رسانید؟»

آنگاه همه در جواب گفتند: «و دیو داری. که اراده دارد تورا بکشد؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «ک عمل نمودم و همه شما از آن متعجب شدید.»

۲۲ موسی ختنه را به شما داده آنکه از موسی باشد بلکه از اجداد او در روز سبت مردم

را ختنه میکنید.

۲۳ پس اگر کسی در روز سبت مختون شود تا شریعت موسی شکسته نشود، چرا بر من خشم میآوردید از آن سبب که در روز سبت شخصی راشفای کامل دادم؟

بحسب ظاهر داوری مکنید بلکه به راستی داوری نمائید.»

پس بعضی از اهل اورشلیم گفتند: «یا این آن نیست که قصد قتل او دارند؟

و اینک آشکارا حرف میزند و بدو هیچ نمی گویند. آیا روسای قین میدانند که او در حقیقت مسیح است؟

لیکن این شخص را میدانیم از کجا است، اما مسیح چون آید هیچکس نمی شناسد که از کجا است.»

و عیسی چون در هیكل تعليم میداد، ندا کرده، گفت: «را می شناسید و نیز میدانید از کجا هستم و از خود نیامده ام بلکه فرستنده من حق است که شما و رانمی شناسید.

۲۹ اما من اورا می شناسم زیرا که از او هستم و او مرا فرستاده است.»

آنگاه خواستند او را گرفتار کنند ولیکن کسی بر او دست نینداخت زیرا که ساعت او هنوز نرسیده بود.

۳۱ آنگاه بسیاری از آن گروه بدو ایمان آوردند و گفتند: «یا چون مسیح آید، معجزات بیشتر از اینها که این شخص مینماید، خواهد نمود؟»

رهبران مذهبی تلاش میکنند او را دستگیر کنند

چون فریسیان شنیدند که خلق در باره او این همه می کنند، فریسیان و روسای کهنه خادمان فرستادند تا او را بگیرند.

۳۳ آنگاه عیسی گفت: «ندک زمانی دیگر با شما هستم، بعد نزد فرستنده خود میروم.

۳۴ و مرا طلب خواهید کرد و نخواهید یافت و آنجایی که من هستم شما نمی توانید آمد.» پس یهودیان باینکه دیگر گفتند: «و کجا می خواهد برود که ما و رانمی یابیم؟ آیا اراده دارد به

سوی پراکنندگان یونانیان رود و یونانیان را تعلیم دهد؟

این چه کلامی است که گفت مرا طلب خواهید کرد و نخواهید یافت و جایی که من

هستم شما نمی توانید آمد؟»

و در روز آخر که روز بزرگ عید بود، عیسی ایستاده، ندا کرد و گفت: «که تشنه باشد نزد من آید و بنوشد.»

۳۸ کسیکه به من ایمان آورد، چنانکه کتاب میگوید، از بطن او نهرهای آب زنده جاری خواهد شد.»

اما این را گفت درباره روح که هر که به او ایمان آورد او خواهد یافت زیرا که روح القدس هنوز عطا نشده بود، چونکه عیسی تا به حال جلال نیافته بود.

آنگاه بسیاری از آن گروه، چون این کلام را شنیدند، گفتند: «رحیقت این شخص همان نبی است.»

و بعضی گفتند: «و مسیح است.» و بعضی گفتند: «گر مسیح از جلیل خواهد آمد؟ آیا کتاب نگفته است که از نسل داود و از بیت لحم، دهی که داود در آن بود، مسیح ظاهر خواهد شد؟»

پس درباره او در میان مردم اختلاف افتاد.

۴۴ و بعضی از ایشان خواستند او را بگیرند و لکن هیچکس بر او دست نینداخت. پس خادمان نزد روسای کهنه و فریسیان آمدند. آنها بدیشان گفتند: «رای چه او را نیاوردید؟»

خادمان در جواب گفتند: «رگر کسی مثل این شخص سخن نگفته است!»

آنگاه فریسیان در جواب ایشان گفتند: «باشمانیز گمراه شده‌اید؟

مگر کسی از سرداران یا از فریسیان به او ایمان آورده است؟

و لیکن این گروه که شریعت را نمی دانند، ملعون میباشند.»

نیقودیموس، آنکه در شب نزد او آمده و یکی از ایشان بود بدیشان گفت:

«باشریعت ما بر کسی فتوی میدهد، جز آنکه اول سخن او را بشنوند و کار او را دریافت کنند؟»

ایشان در جواب وی گفتند: «گرتونیز جلیلی هستی؟ تفحص کن و بین زیرا که هیچ

نبی از جلیل بر نخاسته است.» پس هریک به خانه خود رفتند.

آمرزش زن بدکار

اما عیسی به کوه زیتون رفت.
 ۲ و یامدادان باز به هیکل آمد و چون جمیع قوم نزد او آمدند نشست، ایشان را تعلیم میداد.
 ۳ که ناگاه کاتبان و فریسیان زنی را که در زنا گرفته شده بود، پیش او آوردند و او را در میان برپا داشته،
 بدو گفتند: «ای استاد، این زن در عین عمل زنا گرفته شد؛
 و موسی در تورات به ما حکم کرده است که چنین زنان سنگسار شوند. اما تو چه میگویی؟»
 و این را از روی امتحان بدو گفتند تا داعی بر او پیدا کنند. اما عیسی سر به زیر افکنده،
 به انگشت خود بر روی زمین مینوشت.
 ۷ و چون در سوال کردن الحاح مینمودند، راست شده، بدیشان گفت: «رک از شما نگاه ندارد اول بر او سنگ اندازد.»
 و باز سر به زیر افکنده، بر زمین مینوشت.
 ۹ پس چون شنیدند، از ضمیر خود ملزم شده، از مشایخ شروع کرده تا به آخر، یک یک بیرون رفتند و عیسی تنها باقی ماند با آن زن که در میان ایستاده بود.
 ۱۰ پس عیسی چون راست شد و غیر از زن کسی را ندید، بدو گفت: «ای زن آن مدعیان تو کجا شدند؟ آیا هیچکس بر تو فتوان داد؟»
 گفت: «یچکسای آقا»، عیسی گفت: «ن هم بر تو فتوانی دهم. برو دیگر نگاه مکن.»

نور جهان

پس عیسی باز بدیشان خطاب کرده، گفت: «ن نور عالم هستم. کسیکه مرا متابعت کند، در ظلمت سالک نشود بلکه نور حیات رایابد.»
 آنگاه فریسیان بدو گفتند: «بر خود شهادت میدهی، پس شهادت تو راست نیست.»
 عیسی در جواب ایشان گفت: «ر چند من بر خود شهادت میدهم، شهادت من راست است زیرا که میدانم از کجا آمده‌ام و به کجا خواهم رفت، لیکن شما نمی دانید از کجا آمده‌ام و به کجا می‌روم.»

۱۵ شما بحسب جسم حکم میکنید اما من بر هیچکس حکم نمی کنم.

۱۶ واگر من حکم دهم، حکم من راست است، از آنرو که تنها نیستم بلکه من و پدری که مرا فرستاد.

۱۷ و نیز در شریعت شما مکتوب است که شهادت دو کس حق است.

۱۸ من بر خود شهادت میدهم و پدری که مرا فرستاد نیز برای من شهادت میدهد.»

بدو گفتند: «در تو جکا است؟» عیسی جواب داد که «ه مرا میشناسید و نه پدر مرا. هر گاه مرا می شناختید پدر مرا نیز میشناختید.»

و این کلام را عیسی در بیتالمال گفت، وقتی که در هیکل تعلیم میداد و هیچکس او را نگرفت بجهت آنکه ساعت او هنوز نرسیده بود.

درباره داوری آینده

باز عیسی بدیشان گفت: «ن میروم و مرا طلب خواهید کرد و در گاهان خود خواهید مرد و جایی که من میروم شما نمی توانید آمد.»

یهودیان گفتند: «یا اراده قتل خود دارد که میگوید به جایی خواهیم رفت که شما نمی توانید آمد؟»

ایشان را گفت: «ما از یابین میباشید اما من از بالا. شما از این جهان هستید، لیکن من از این جهان نیستم.»

۲۴ از این جهت به شما گفتم که در گاهان خود خواهید مرد، زیرا اگر باور نکنید که من هستم در گاهان خود خواهید مرد.»

بدو گفتند: «و کیستی؟» عیسی بدیشان گفت: «مانم که از اول نیز به شما گفتم.»

۲۶ من چیزهای بسیاری دارم که در باره شما بگویم و حکم کنم، لکن آنکه مرا فرستاد حق است و من آنچه از او شنیدم به جهان میگویم.»

ایشان نفهمیدند که بدیشان در باره پدر سخن میگوید.

۲۸ عیسی بدیشان گفت: «قتی که پسر انسان را بلند کردید، آن وقت خواهید دانست که من هستم و از خود کاری نمی کنم بلکه به آنچه پدرم مرا تعلیم داد تکلم میکنم.»

۲۹ و او که مرا فرستاد، با من است و پدر مرا تنها نگذاشته است زیرا که من همیشه کارهای

پسندیده اورا بهجایمیا ورم.»

درباره فرزندان حقیقی خدا

چون این را گفت، بسیاری بدو ایمان آوردند.

۳۱ پس عیسی به یهودیانی که بدو ایمان آوردند گفت: «گر شما در کلام من بمانید فی الحقیقه شاگرد من خواهید شد،

و حق را خواهید شناخت و حق شما را آزاد خواهد کرد.»

بدو جواب دادند که «ولاد ابراهیم میباشیم و هرگز هیچکس را غلام نبوده ایم. پس

چگونه تومی گویی که آزاد خواهید شد؟»

عیسی در جواب ایشان گفت: «مین آمین به شما میگویم هر که گاه میکند غلام گاه است.

۳۵ و غلام همیشه در خانه نمی ماند، اما پسر همیشه میماند.

۳۶ پس اگر پسر شما را آزاد کند، در حقیقت آزاد خواهید بود.

۳۷ میدانم که اولاد ابراهیم هستید، لیکن میخواهید مرا بکشید زیرا کلام من در شما جای ندارد.

۳۸ من آنچه نزد پدر خود دیده ام میگویم و شما آنچه نزد پدر خود دیده اید می کنید.»

در جواب او گفتند که «در ما ابراهیم است.» عیسی بدیشان گفت: «گرا اولاد ابراهیم

میبودید، اعمال ابراهیم را بهجایمیا آوردید.

۴۰ ولیکن الان میخواهید مرا بکشید و من شخصی هستم که با شما به راستی که از خدا شنیده ام

تکلم میکنم. ابراهیم چنین نکرد.

۴۱ شما اعمال پدر خود را بهجایمیا آوردید.»

عیسی به ایشان گفت: «گر خدا پدر شما میبود، مرادوست می داشتید، زیرا که من از

جانب خدا صادر شده و آمده ام، زیرا که من از پیش خود نیامده ام بلکه او مرا فرستاده

است.

۴۳ برای چه سخن مرا نمی فهمید؟ از آنجهت که کلام مرا نمی توانید بشنوید.

۴۴ شما از پدر خود ابلیس میباشید و خواهشهای پدر خود را میخواهید به عمل آرید.

او از اول قاتل بود و در راستی ثابت نمی باشد، از آنجهت که در او راستی نیست. هرگاه

به دروغ سخن میگوید، از ذات خود می گوید زیرا دروغگو و پدر دروغگویان است.
 ۴۵ و اما من از این سبب که راست میگویم، مرا باور نمی کنید.
 ۴۶ کیست از شما که مرا به گناه ملزم سازد؟ پس اگر راست میگویم، چرا مرا باور نمی کنید؟

کسیکه از خداست، کلام خدا را می شنود و از این سبب شمانی شنوید که از خدا نیستید.»
عیسی اعلام میکند که ابدی است

پس یهودیان در جواب او گفتند: «یا ما خوب نگفتم که تو سامری هستی و دیوداری؟»
 عیسی جواب داد که «ن دیوندارم، لکن پدر خود را حرمت میدارم و شما مرا بیحرمت میسازید.

۵۰ من جلال خود را طالب نیستم، کسی هست که میطلبد و داوری میکند.

۵۱ آمین آمین به شما میگویم، اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت راتا به ابد نخواهد دید.»

پس یهودیان بدو گفتند: «لان دانستیم که دیوداری! ابراهیم و انبیایم دند و تو میگویی اگر کسی کلام مرا حفظ کند، موت راتا به ابد نخواهد چشید

آیات او را پدر ما ابراهیم که مردن و انبیایی که مردن بزرگتر هستی؟ خود را که میدانی؟»
 عیسی در جواب داد: «گر خود را جلال دهم، جلال من چیزی نباشد. پدر من آن است که مرا جلال میبخشد، آنکه شما میگویند خدای ما است.

۵۵ و اورانی شناسید، اما من اورا می شناسم و اگر گویم اورانی شناسم مثل شما دروغگو میباشم. لیکن اورا می شناسم و قول اورا نگاه میدارم.

۵۶ پدر شما ابراهیم شادی کرد بر اینکه روز مرا ببیند و دید و شادمان گردید.»

یهودیان بدو گفتند: «نوز پنجاه سال نداری و ابراهیم را دیده ای؟»

عیسی بدیشان گفت: «مین آمین به شما میگویم که پیش از آنکه ابراهیم پیدا شود من هستم.»
 آنگاه سنگها برداشتن تا اورا سنگسار کنند. اما عیسی خود را مخفی ساخت و از میان گذشته، از هیکل بیرون شد و همچنین برفت.

شفای کور مادرزاد

ووقتی که میرفت کوری مادرزاد دید.

۲ و شاگردانش از او سوال کرده، گفتند: «ی استاد نگاه که کرد، این شخص یا والدین او که کورزاییده شد؟»

عیسی جواب داد که «ناهنه این شخص کرد و نه پدر و مادرش، بلکه تا اعمال خدا در وی ظاهر شود.

۴ مادامی که روز است، مرا باید به کارهای فرستنده خود مشغول باشم. شب میآید که در آن هیچکس نمی تواند کاری کند.

۵ مادامی که در جهان هستم، نور جهانم.»

این را گفت و آب دهان بر زمین انداخته، از آب گل ساخت و گل را به چشمان کور مالید،

و بدو گفت: «رودر حوض سیلوحا)ه بهمعنی مرسل است (بشوی.)» پس رفته شست و بیناشده، برگشت.

پس همسایگان و کسانی که او را پیش از آن در حالت کوری دیده بودند، گفتند: «یا این آن نیست که مینشست و گدایی میکرد؟»

بعضی گفتند: «مان است.» و بعضی گفتند: «باهت بدو دارد.» او گفت: «ن همانم.» بدو گفتند: «س چگونه چشمان تو بازگشت؟»

او جواب داد: «خصی که او را عیسی میگویند، گل ساخت و بر چشمان من مالیده، به من گفت به حوض سیلوحا برو و بشوی. آنگاه رفتم و شسته بینا گشتم.»

به وی گفتند: «ن شخص کجا است؟» گفت: «می دانم.»

پس او را که پیشتر کور بود، نزد فریسیان آوردند.

۱۴ و آن روزی که عیسی گل ساخته، چشمان او را باز کرد و روز سبت بود.

۱۵ آنگاه فریسیان نیز از او سوال کردند که «گونه بیناشدی؟» بدیشان گفت: «ل به چشمهای من گذارد. پس شستم و بیناشدم.»

بعضی از فریسیان گفتند: «ن شخص از جانب خدا نیست، زیرا که سبت را نگاه نمی دارد.»

دیگران گفتند: «گونه شخص گاهکار میتواند مثل این معجزات ظاهر سازد.» و در میان ایشان اختلاف افتاد.

۱۷ باز بدان کور گفتند: «درباره او چه میگویید که چشمان تور را بینا ساخت؟»
گفت: «بی است.»

لیکن یہودیان سرگذشت او را باور نکردند که کور بوده و بینا شده است، تا آنکه پدر و مادر آن بینا شده را طلبیدند.

۱۹ و از ایشان سوال کرده، گفتند: «یا این است پسر شما که میگوید کور متولد شده؟ پس چگونه الحال بینا گشته است؟»

پدر و مادر او در جواب ایشان گفتند: «یادانیم که این پسر ما است و کور متولد شده.

۲۱ لیکن الحال چطور میبیند، نمی دانیم و نمی دانیم که چشمان او را باز نموده. او بالغ است از وی سوال کنید تا او احوال خود را بیان کند.»

پدر و مادر او چنین گفتند زیرا که از یہودیان میترسیدند، از آنرو که یہودیان با خود عهد کرده بودند که هر که اعتراف کند که او مسیح است، از کنیسه بیرونش کنند.

۲۳ و از اینجهت والدین او گفتند: «و بالغ است از خودش پرسید.»

پس آن شخص را که کور بود، باز خوانده، بدو گفتند: «دارا تجید کن. ما میدانیم که این شخص گاهکار است.»

او جواب دادا گر گاهکار است نمی دانم. یک چیز میدانم که کور بودم و الان بینا شده‌ام.»

باز بدو گفتند: «اتوجه کرد و چگونه چشمهای تور باز کرد؟»
ایشان را جواب داد که «لان به شما گفتم. نشنیدید؟ و برای چه باز میخواستید

بشنوید؟ آیا شما نیز از اراده دارید شاگردا و بشوید؟»
پس او را دشنام داده، گفتند: «و شاگردا وهستی. ماشا گرد موسی میباشیم.

۲۹ ما میدانیم که خدا با موسی تکلم کرد. اما این شخص را نمی دانیم از کجاست.»

آن مرد جواب داده، بدیشان گفت: «ین عجب است که شما نمی دانید از کجاست و حال آنکه چشمهای مرا باز کرد.»

۳۱ و میدانیم که خدادعای نگاهکاران رانمی شنود؛ ولیکن اگر کسی خداپرست باشد و اراده او را به جا آورد، اورا می شنود.

۳۲ از ابتدای عالم شنیده نشده است که کسی چشمان کور مادر زاد را باز کرده باشد.

۳۳ اگر این شخص از خدا نبود، هیچ کار نتوانستی کرد.»

در جواب وی گفتند: «و به کلی با نگاه متولد شده‌ای. آیاتو ما را تعلیم می‌دهی؟»

پس او را بیرون راندند.

عیسی چون شنید که او را بیرون کرده‌اند، وی را جستجو گفت: «یا تو به پسر خدا ایمان داری؟»

او در جواب گفت: «ی آقا کیست تا به او ایمان آورم؟»

عیسی بدو گفت: «و نیز او را دیده‌ای و آنکه با تو تکلم میکند همان است.»

گفت: «ی خداوند ایمان آوردم.» پس او را پرستش نمود.

۳۹ آنگاه عیسی گفت: «ن در این جهان بجهت داوری آمدم تا کوران بینا و بینایان، کور شوند.»

بعضی از فریسیان که با او بودند، چون این کلام را شنیدند گفتند: «یا ما نیز کور هستیم؟»

عیسی بدیشان گفت: «گر کور می بودید گاهی نمی داشتید و لکن الان می‌گویید بینا هستیم. پس نگاه شما میماند.»

شبان نیکو

«مین آمین به شما می‌گویم هر که از در به آغل گوسفند داخل نشود، بلکه از راه دیگر بالا رود، او دزد و راهزن است.

۲ و اما آنکه از در داخل شود، شبان گوسفندان است.

۳ در بان بجهت او می‌گشاید و گوسفندان آواز او را می شنوند و گوسفندان خود را نام بنام می‌خوانند و ایشان را بیرون می‌برد.

۴ و وقتی که گوسفندان خود را بیرون برد، پیش روی ایشان می‌خرامد و گوسفندان از عقب او می‌روند، زیرا که آواز او را می شناسند.

۵ لیکن غریب را متابعت نمی کنند، بلکه از او می‌گریزند زیرا که آواز غریب را نمی

شناسند.»

و این مثل را عیسی برای ایشان آورد، اما ایشان نفهمیدند که چه چیز بدیشان میگوید. ۷
 آنگاه عیسی بدیشان باز گفت: «مِن آمین به شما میگویم که من در گوسفندان هستم.

۸ جمیع کسانی که پیش از من آمدند، دزد و راهزن هستند، لیکن گوسفندان سخن ایشان را نشنیدند.

۹ من در هستم هر که از من داخل گردد نجات یابد و بیرون و درون خرامد و علوفه یابد.

۱۰ دزد نمی آید مگر آنکه بدزدد و بکشد و هلاک کند. من آمدم تا ایشان حیات یابند و آن را زیاد تر حاصل کنند.

«ن شبان نیکو هستم. شبان نیکو جان خود را در راه گوسفندان مینهد.

۱۲ اما مزدوری که شبان نیست و گوسفندان از آن او نمی باشند، چون بیند که گرگ میآید، گوسفندان را گذاشته، فرار میکند و گرگ گوسفندان را میگیرد و پراکنده میسازد.

۱۳ مزدور میگریزد چونکه مزدور است و به فکر گوسفندان نیست.

۱۴ من شبان نیکو هستم و خاصان خود را میشناسم و خاصان من مرا میشناسند.

۱۵ چنانکه پدر مرا می شناسد و من پدر را میشناسم و جان خود را در راه گوسفندان مینهم.

۱۶ و مرا گوسفندان دیگر هست که از این آغل نیستند. باید آنها را نیز بیاورم و آواز مرا خواهند شنید و یک گله و یک شبان خواهند شد.

۱۷ و از این سبب پدر مرا دوست میدارد که من جان خود را مینهم تا آن را باز گیرم.

۱۸ کسی آن را از من نمی گیرد، بلکه من خود آن را مینهم. قدرت دارم که آن را بنهم و قدرت دارم آن را باز گیرم. این حکم را از پدر خود یافتم.»

باز به سبب این کلام، در میان یهودیان اختلاف افتاد.

۲۰ بسیاری از ایشان گفتند که «یو دارد و دیوانه است. برای چه بدو گوش میدهد؟»

دیگران گفتند که «بن سخنان دیوانه نیست. آیا دیو میتواند چشم کوران را باز کند؟»

- پس در اورشلیم، عید تجدید شد و زمستان بود.
- ۲۳ و عیسی در هیکل، در رواق سلیمان میخرا میزد.
- ۲۴ پس یهودیان دور او را گرفته، بدو گفتند: «اکی ما را متردداری؟ اگر تو مسیح هستی، آشکارا به ما بگو.»
- ۲۵ عیسی بدیشان جواب داد: «ن به شما گفتم و ایمان نیاوردید. اعمالی را که به اسم پدر خود بهجامیآورم، آنها برای من شهادت میدهند.
- ۲۶ لیکن شما ایمان نمی آورید زیرا از گوسفندان من نیستید، چنانکه به شما گفتم.
- ۲۷ گوسفندان من آواز مرا میشنوند و من آنها را میشناسم و مرا متابعت میکنند.
- ۲۸ و من به آنها حیات جاودانی میدهم و تا به ابد هلاک نخواهند شد و هیچکس آنها را از دست من نخواهد گرفت.
- ۲۹ پدری که به من داد همه بزرگتر است و کسی نمی تواند از دست پدر من بگیرد.
- ۳۰ من و پدر یک هستیم.»
- آنگاه یهودیان باز سنگها برداشتند تا او را سنگسار کنند.
- ۳۲ عیسی بدیشان جواب داد: «ز جانب پدر خود بسیار کارهای نیک به شما نمودم. به سبب کدامیک از آنها مرا سنگسار میکنید؟»
- یهودیان در جواب گفتند: «هسبب عمل نیک، تو را سنگسار نمی کنیم، بلکه به سبب کفر، زیرا تو انسان هستی و خود را خدا میخوانی.»
- عیسی در جواب ایشان گفت: «یاد تورات شما نوشته نشده است که من گفتم شما خدا یان هستید؟
- پس اگر انانی را که کلام خدا بدیشان نازل شد، خدا یان خواند و ممکن نیست که کتاب محو گردد،
- آیا کسی را که پدر تقدیس کرده، به جهان فرستاد، بدو میگوید کفر میگوید، از آن سبب که گفتم پسر خدا هستم؟
- اگر اعمال پدر خود را بهجامیآورم، به من ایمان میاورید.

۳۸ و لکن چنانچه بهجامیآ ورم، هر گاه به من ایمان نمی آورید، به اعمال ایمان آورید تا بدانید و یقین کنید که پدر در من است و من در او.»
 پس دیگر باره خواستند او را بگیرند، اما از دستهای ایشان بیرون رفت.
 و باز به آن طرف اردن، جایی که اول یحیی تعمید میداد، رفت و در آنجا توقف نمود.
 ۴۱ و بسیاری نزد او آمده، گفتند که یحیی هیچ معجزه نمود و لکن هر چه یحیی درباره این شخص گفت راست است.
 ۴۲ پس بسیاری در آنجا به او ایمان آوردند.

مرگ و زنده شدن ایلعازر

و شخصی ایلعازر نام، بیمار بود، از اهل بیت عنیا که ده مریم و خواهرش مرتا بود.
 ۲ و مریم آن است که خداوند را به عطر، تدهین ساخت و پایهای او را به موی خود خشکانید که برادرش ایلعازر بیمار بود.
 ۳ پس خواهرانش نزد او فرستاده، گفتند: «ی آقا، اینک آن که او را دوست میداری مریض است.»
 چون عیسی این را شنید گفت: «ین مرض تا به موت نیست بلکه برای جلال خدا تا پسر خدا از آن جلال یابد.»
 و عیسی مرتا و خواهرش و ایلعازر را محبت مینمود.
 پس چون شنید که بیمار است در جایی که بود دور و روز توقف نمود.
 ۷ و بعد از آن به شاگردان خود گفت: «از به یهودیه برویم.»
 شاگردان او را گفتند: «ی معلم، الان یهودیان میخواستند تو را سنگسار کنند؛ و آیا باز میخواهی بدانجا بروی؟»
 عیسی جواب داد: «یا ساعتی روز دوازده نیست؟ اگر کسی در روز راه رود لغزش نمی خورد زیرا که نور این جهان را میبیند.»
 ۱۰ ولیکن اگر کسی در شب راه رود لغزش خورد زیرا که نور در او نیست.»
 این را گفت و بعد از آن به ایشان فرمود: «وست ما ایلعازر در خواب است. اما میروم تا او را بیدار کنم.»

- شاگردان او گفتند: «ی آقا اگر خوابیده است، شفا خواهد یافت.»
- اما عیسی در باره موت او سخن گفت و ایشان گمان بردند که از آرامی خواب میگوید.
- ۱۴ آنگاه عیسی علانیه بدیشان گفت: «یلعازر مرده است.
- ۱۵ و برای شما شنود هستم که در آنجا نبودم تا ایمان آرید و لکن نزد او برویم.»
- پس تو ما که بهم معنی توام باشد به همشاگردان خود گفت: «انیز برویم تا با او میریم.»
- پس چون عیسی آمد، یافت که چهار روز است در قبر مییاشد.
- ۱۸ و بیت عنیا نزدیک اورشلم بود، قریب به پانزده تیر بر تاب.
- ۱۹ و بسیاری از یهود نزد مریم آمده بودند تا بجهت برادرشان، ایشان را تسلی دهند.
- ۲۰ و چون مر تا شنید که عیسی میآید، او را استقبال کرد. لیکن مریم در خانه نشسته ماند.
- ۲۱ پس مر تا به عیسی گفت: «ی آقا گرد اینجا میبودی، برادر من نمی مرد.
- ۲۲ ولیکن الان نیز میدانم که هر چه از خدا طلب کنی، خدا آن را به تو خواهد داد.
- ۲۳ عیسی بدو گفت: «رادر تو خواهد برخواست.»
- مر تا به وی گفت: «یدانم که در قیامت روز باز پسین خواهد برخواست.»
- عیسی بدو گفت: «ن قیامت و حیات هستم. هر که به من ایمان آورد، اگر مرده باشد، زنده گردد.
- ۲۶ و هر که زنده بود و به من ایمان آورد، تا به ابد نخواهد مرد. آیا این را باور میکنی؟»
- او گفت: «لیای آقا، من ایمان دارم که تویی مسیح پسر خدا که در جهان آینده است.»
- و چون این را گفت، رفت و خواهر خود مریم رادر پنهانی خوانده، گفت: «ستاد آمده است و تو را میخواند.»
- او چون این را شنید، بزودی برخاسته، نزد او آمد.
- ۳۰ و عیسی هنوز وارد شده نشده بود، بلکه در جایی بود که مر تا او را ملاقات کرد.
- ۳۱ و یهودیانی که در خانه با او بودند او را تسلی میدادند، چون دیدند که مریم برخاسته، به تعجیل بیرون میرود، از عقب او آمده، گفتند: «هسر قبر میرود تا در آنجا گریه کند.»
- و مریم چون به جایی که عیسی بود رسید، او را دیده، بر قدمهای او افتاد و بدو گفت: «ی

آقا گرد را اینجا میبودی، برادر من نمی مرد.»
عیسی چون او را گریان دید و یهودیان را هم که با او آمده بودند گریان یافت، در روح خود بشدت مکدر شده، مضطرب گشت.

۳۴ و گفت: «و را بجا گذارده‌اید؟» به او گفتند: «ی آقا بیا و بین.»
عیسی بگریست.

۳۶ آنگاه یهودیان گفتند: «نگرید چقدر او را دوست میداشت!»
بعضی از ایشان گفتند: «باین شخص که چشمان کور را باز کرد، نتوانست امر کند که این مرد نیز نمیرد؟»
پس عیسی باز شدت در خود مکدر شده، نزد قبر آمد و آن غارهای بود، سنگی بر سرش گذارده.

۳۹ عیسی گفت: «نگ را بردارید.» مرتا خواهر میت بدو گفت: «ی آقا الان متعفن شده، زیرا که چهار روز گذشته است.»

عیسی به وی گفت: «یابه تو نگفتم اگر ایمان بیاوری، جلال خدا را خواهی دید؟»
پس سنگ را از جایی که میت گذاشته شده بود برداشتند. عیسی چشمان خود را بالا انداخته، گفت: «ی پدر، تورا شکر می کنم که سخن مرا شنیدی.»

۴۲ و من میدانم که همیشه سخن مرا میشنوی؛ ولیکن بجهت خاطر این گروه که حاضرند گفتم تا ایمان بیاورند که تو مرا فرستادی.»

چون این را گفت، به آواز بلند ندا کرد: «ی ایلعازر، بیرون بیا.»
در حال آن مرده دست و پای به کفن بسته بیرون آمد و روی او بهدستمالی پیچیده بود. عیسی بدیشان گفت: «و را باز کنید و بگذارید برود.»

توطئه قتل عیسی

آنگاه بسیاری از یهودیان که با مریم آمده بودند، چون آنچه عیسی کرد دیدند، بدو ایمان آوردند.

۴۶ ولیکن بعضی از ایشان نزد فریسیان رفتند و ایشان را از کارهایی که عیسی کرده بود آگاه ساختند.

پس روسای کهنه و فریسیان شورا نموده، گفتند: «ه کنیم زیرا که این مرد، معجزات بسیار می نماید؟
اگر او را چنین واگذاریم، همه به او ایمان خواهند آورد و در میان آمده، جا و قوم ما را خواهند گرفت.»

یکی از ایشان، قیافانام که در آن سال رئیس کهنه بود، بدیشان گفت: «ما هیچ نمی دانید و فکر نمی کنید که بجهت ما مفید است که یک شخص در راه قوم بمیرد و تمامی طائفه هلاک نگردند.»

و این را از خود نگفت بلکه چون در آن سال رئیس کهنه بود، نبوت کرد که میبایست عیسی در راه آن طایفه بمیرد؛
و نه در راه آن طایفه تنها بلکه تا فرزندان خدا را که متفرقند در یکی جمع کند.
۵۳ و از همان روز شورا کردند که او را بکشند.

۵۴ پس بعد از آن عیسی در میان یهود آشکارا راه نمی رفت بلکه از آنجا روانه شد به موضعی نزدیک بیابان به شهری که افرایم نام داشت و پاشا گردان خود در آنجا توقف نمود.
و چون فصح یهود نزدیک شد، بسیاری از بلوکات قبل از فصح به او و شلیم آمدند تا خود را طاهر سازند

و در طلب عیسی میبودند و در هیکل ایستاده، به یکدیگر میگفتند: «ه گمان میبرید؟ آیا برای عید نمی آید؟»

اما روسای کهنه و فریسیان حکم کرده بودند که اگر کسی بداند که کجا است اطلاع دهد تا او را گرفتار سازند.

تدهین عیسی باعطر

(تی:، مرقس:)

پس شش روز قبل از عید فصح، عیسی به بیت عنیا آمد، جایی که ایلعازز مرده را از مردگان برخیزانیده بود.

۲ و برای او در آنجا شام حاضر کردند و مر تا خدمت میکرد و ایلعازز یکی از مجلسیان با او بود.

۳ آنگاه مریم رطلی از عطر سنبل خالص گرانها گرفته، پایهای عیسی را تدهین کرد و پایهای او را از مویهای خود خشکانید، چنانکه خانه از بوی عطر پر شد.

۴ پس یکی از شاگردان او یعنی یهو دای اسخریوطی، پسر شمعون که تسلیمکننده وی بود، گفت:

«رای چه این عطر به سیصد دینار فروخته نشد تا به فقرا داده شود؟»
و این رانه از آنرو گفت که پروای فقرا میداشت، بلکه از آنرو که دزد بود و خریطه در حواله او و از آنچه در آن انداخته میشد بر می داشت.

۷ عیسی گفت: «و او ا گذار زیرا که بجهت روز تکفین من این رانگه داشته است.
۸ زیرا که فقرا همیشه با شما میباشند و اما من همه وقت با شما نیستم.»

پس جمعی کثیر از یهود چون دانستند که عیسی در آنجا است آمدند نه برای عیسی و بس بلکه تا ایلعازر را نیز که از مرد گانش بر خیزانیده بود ببینند.

۱۰ آنگاه روسای کهنه شورا کردند که ایلعازر را نیز بکشند.

۱۱ زیرا که بسیاری از یهود به سبب او میرفتند و به عیسی ایمان میآوردند.

ورود مظفرانه عیسی به اورشلیم

(تی:، مرقس:، لوقا:)

فردای آن روز چون گروه بسیاری که برای عید آمده بودند شنیدند که عیسی به اورشلیم میآید،

شاخه های نخل را گرفته به استقبال او بیرون آمدند و ندا می کردند هو شیعانا مبارک باد پادشاه اسرائیل که به اسم خداوند میآید.

۱۴ و عیسی کره الاغی یافته، بر آن سوار شد چنانکه مکتوب است

که «ی دختر صهیون مترس، اینک پادشاه تو سوار بر کره الاغی میآید.»

و شاگردانش اول این چیزها را نفهمیدند، لکن چون عیسی جلال یافت، آنگاه به خاطر آوردند که این چیزها در باره او مکتوب است و همچنان با او کرده بودند.

۱۷ و گروهی که با او بودند شهادت دادند که ایلعازر را از قبر خوانده، او را از مردگان بر خیزانیده است.

۱۸ و بجهت همین نیز آن گروه او را استقبال کردند، زیرا شنیده بودند که آن معجزه را نموده بود.

۱۹ پس فریسیان به یکدیگر گفتند: «می بینید که هیچ نفع نمی برید؟ اینک تمام عالم از پی او رفتند!»

و از آن کسانی که در عید بجهت عبادت آمده بودند، بعضی یونانی بودند.

۲۱ ایشان نزد فیلیپس که از بیت صیدا ای جلیل بود آمدند و سوال کرده، گفتند: «ای آقا می خواهیم عیسی را ببینیم.»

فیلیپس آمده و به اندریاس گفت و اندریاس و فیلیپس به عیسی گفتند.

۲۳ عیسی در جواب ایشان گفت: «اعتی رسیده است که پسر انسان جلال یابد.

۲۴ آمین آمین به شما میگویم اگر دانه گندم که در زمین میافند نمیرد، تنها ماند لیکن اگر بمیرد ثمر بسیار آورد.

۲۵ کسی که جان خود را دوست دارد آن را هلاک کند و هر که در این جهان جان خود را دشمن دارد تا حیات جاودانی آن را نگاه خواهد داشت.

۲۶ اگر کسی مرا خدمت کند، مرا پیروی بکند و جایی که من میباشم آنجا خادم من نیز خواهد بود، و هر که مرا خدمت کند پدر او را حرمت خواهد داشت.

۲۷ الان جان من مضطرب است و چه بگویم؟ ای پدر مرا از این ساعت رستگار کن. لکن بجهت همین امر تا این ساعت رسیده ام.

۲۸ ای پدر اسم خود را جلال بده! ناگاه صدایی از آسمان در رسید که جلال دادم و باز جلال خواهیم داد.

۲۹ پس گروهی که حاضر بودند این را شنیده، گفتند: «عدشده!» و دیگران گفتند: «رشتهای با او تکلم کرد!»

عیسی در جواب گفت: «ین صدا از برای من نیامد، بلکه بجهت شما.

۳۱ الحال داوری این جهان است و الان رئیس این جهان بیرون افکنده میشود.

۳۲ و من اگر از زمین بلند کرده شوم، همه را به سوی خود خواهم کشید.»

و این را گفت نکایه از آن قسم موت که میبایست بمیرد.

پس همه به او جواب دادند: «از تورات شنیدهایم که مسیح تا به ابد باقی میماند. پس چگونه تو میگویی که پسر انسان باید بالا کشیده شود؟ کیست این پسر انسان؟»
 آنگاه عیسی بدیشان گفت: «ندک زمانی نور با شماست. پس مادامی که نور با شماست، راه بروید تا ظلمت شمارا فرو نگیرد؛ و کسیکه در تاریکی راه می رود نمی داند به کجا می رود.

۳۶ مادامی که نور با شماست به نور ایمان آورید تا پسران نور گردید.» عیسی چون این را بگفت، رفته خود را از ایشان مخفی ساخت.

و با اینکه پیش روی ایشان چنین معجزات بسیار نموده بود، بدو ایمان نیاوردند.

۳۸ تا کلامی که اشعیا نبی گفت به اتمام رسد: «ای خداوند کیست که خبر ما را باور

کرد و بازوی خداوند به که آشکار گردید؟»

و از آن جهت نتوانستند ایمان آورد، زیرا که اشعیا نیز گفت:

«شمان ایشان را کور کرد و دل‌های ایشان را سخت ساخت تا به چشمان خود نبینند و به دل‌های خود نفهمند و برنگردند تا ایشان را شفا دهم.»

این کلام را اشعیا گفت وقتی که جلال او را دید و در باره او تکلم کرد.

۴۲ لکن با وجود این، بسیاری از سرداران نیز بدو ایمان آوردند، اما به سبب فریسیان اقرار نکردند که مبادا از کنیسه بیرون شوند.

۴۳ زیرا که جلال خلق را بیشتر از جلال خدا دوست میداشتند.

آنگاه عیسی ندا کرده، گفت: «نکه به من ایمان آورد، نه به من بلکه به آنکه مرا فرستاده است، ایمان آورده است.

۴۵ و کسیکه مرا دید فرستنده مرا دیده است.

۴۶ من نوری در جهان آمدم تا هر که به من ایمان آورد در ظلمت نماند.

۴۷ و اگر کسی کلام مرا شنید و ایمان نیاورد، من بر او داوری نمی کنم زیرا که نیامده‌ام تا جهان را داوری کنم بلکه تا جهان را نجات بخشم.

۴۸ هر که مرا حقیر شمارد و کلام مرا قبول نکند، کسی هست که در حق او داوری کند، همان کلامی که گفتم در روز بازپسین بر او داوری خواهد کرد.

۴۹ زاترو که من از خود نگفتم، لکن پدری که مرا فرستاد، به من فرمان داد که چه بگویم و به چه چیز تکلم کنم.

۵۰ و میدانم که فرمان او حیات جاودانی است. پس آنچه من میگویم چنانکه پدر بمن گفته است، تکلم میکنم.»

شستن پایهای شاگردان

وقبل از عید فصح، چون عیسی دانست که ساعت او رسیده است تا از این جهان به جانب پدر برود، خاصان خود را که در این جهان محبت مینمود، ایشان را تا به آخر محبت نمود. ۲ و چون شام میخورند و ابلیس پیش از آن در دل یهودا پسر شمعون استخری یوطی نهاده بود که او را تسلیم کند،

عیسی با اینکه میدانست که پدر همه چیز را به دست او داده است و از نزد خدا آمده و به جانب خدا میرود،

از شام برخاست و جامه خود را بیرون کرد و دستمالی گرفته، به کمر بست.

۵ پس آب در لگن ریخته، شروع کرده شستن پایهای شاگردان و خشکانیدن آنها با دستمالی که بر کمر داشت.

۶ پس چون به شمعون پطرس رسید، او به وی گفت: «ای آقا تو پایهای مرا میشویی؟» عیسی در جواب وی گفت: «نچه من میکنم الان تو نمی دانی، لکن بعد خواهی فهمید.»

پطرس به او گفت: «ایهای مرا هرگز نخواهی شست.» عیسی او را جواب داد: «گرتو را نشویم تو را با من نصیبی نیست.»

شمعون پطرس بدو گفت: «ای آقانه پایهای مرا اویس، بلکه دستها و سر مرا نیز.»

عیسی بدو گفت: «سیکه غسل یافت محتاج نیست مگر به شستن پایها، بلکه تمام او پاک است. و شما پاک هستید لکن نه همه.»

زیرا که تسلیم کننده خود را میدانست و از این جهت گفت: «مگی شما پاک نیستید.»

و چون پایهای ایشان را شست، رخت خود را گرفته، باز نشست و بدیشان گفت: «یا فهمیدید آنچه به شما کردم؟»

- شمار استاد و آقا میخوانید و خوب میگویید زیرا که چنین هستم .
- ۱۴ پس اگر من که آقا و معلم هستم ، پایهای شمارا شستم ، بر شما نیز واجب است که پایهای یکدیگر را بشوید .
- ۱۵ زیرا به شما نمونهای دادم تا چنانکه من باشما کردم ، شما نیز بکنید .
- ۱۶ آمین آمین به شما میگویم غلام بزرگتر از آقای خود نیست و نه رسول از فرستنده خود .
- ۱۷ هرگاه این را دانستید ، خوشحال شما گران را به عمل آرید .
- ۱۸ درباره جمیع شما می گویم ؛ من آنانی را که برگزیده هام میشناسم ، لیکن تا کتاب تمام شود آنکه با من نان میخورد ، پاشنه خود را بر من بلند کرده است .”
- ۱۹ الان قبل از وقوع به شما میگویم تا زمانی که واقع شود باور کنید که من هستم .
- ۲۰ آمین آمین به شما میگویم هر که قبول کند کسی را که میفرستم ، مرا قبول کرده ، و آنکه مرا قبول کند ، فرستنده مرا قبول کرده باشد .»

شام آخر

(تی :، مرقس :، لوقا :)

- چون عیسی این را گفت ، در روح مضطرب گشت و شهادت داد ، گفت : «مین آمین به شما می گویم که یکی از شما مرا تسلیم خواهد کرد .»
- پس شاگردان به یکدیگر نگاه میکردند و حیران میبودند که این را درباره که میگوید .
- ۲۳ و یکی از شاگردان او بود که به سینه عیسی تکیه میدزد و عیسی او را محبت مینمود ؛ شمعون پطرس بدو اشاره کرد که پرسد درباره که این را گفت .
- ۲۵ پس او در آغوش عیسی افتاده ، بدو گفت : «داوندا کدام است ؟»
- عیسی جواب داد : «ن است که من لقمه را فرورده ، بدومی دهم .» پس لقمه را فرورده ، به یهودای استخریوطی پسر شمعون داد .
- ۲۷ بعد از لقمه ، شیطان در او داخل گشت . آنگاه عیسی وی را گفت ، «نچه میکنی ، به زودی بکن .»
- اما این سخن را احدی از مجلسیان نفهمید که برای چه بدو گفت .

۲۹ زیرا که بعضی گمان بردند که چون خریطه نزدیک بود، عیسی وی را فرمود تا مایحتاج عید را بخرد یا آنکه چیزی به فقرا بدهد.
پیشگویی انکار پطرس
(وقا:)

پس اولقمه را گرفته، در ساعت بیرون رفت و شب بود.
۳۱ چون بیرون رفت عیسی گفت: «لان پسر انسان جلال یافت و خدا در او جلال یافت.»
۳۲ واگر خدا در او جلال یافت، هر آینه خدا او را در خود جلال خواهد داد و به زودی او را جلال خواهد داد.
۳۳ ای فرزندان، اندک زمانی دیگر با شما هستم و مرا طلب خواهید کرد؛ و همچنانکه به یهود گفتم جایی که میروم شما نمی توانید آمد، الان نیز به شما میگویم.
۳۴ به شما حکمی تازه میدهم که یکدیگر را محبت نمایید، چنانکه من شما را محبت نمودم تا شما نیز یکدیگر را محبت نمایید.
۳۵ به همین همه خواهند فهمید که شاگرد من هستید اگر محبت یکدیگر را داشته باشید.»
شمعون پطرس به وی گفت: «ای آقا کجا میروی؟» عیسی جواب داد: «ای که میروم، الان نمی توانی از عقب من بیایی ولیکن در آخر از عقب من خواهی آمد.»
پطرس بدو گفت: «ای آقا برای چه الان نتوانم از عقب تو بیایم؟ جان خود را در راه تو خواهم نهاد.»
عیسی به او جواب داد: «یا جان خود را در راه من مینهی؟ آمین آمین به تو میگویم تا سه مرتبه مرا انکار نکرده باشی، خروس بانگ نخواهد زد.»

عیسی، تنه راه بسوی پدر

«ل شما مضطرب نشود! به خدا ایمان آورید به من نیز ایمان آورید.»
۲ در خانه پدر من منزل بسیار است و الا به شما میگویم. میروم تا برای شما مکانی حاضر کنم،
و اگر بروم و از برای شما مکانی حاضر کنم، بازمی آیم و شما را برداشته با خود خواهم برد

تاجایی که من میباشم شما نیز باشید.

۴ و جایی که من میروم میدانید و راه را میدانید.»

توما بدو گفت: «ای آقائی دانیم بکجا میروی. پس چگونه راه را توانیم دانست؟»
عیسی بدو گفت: «ن راه و راستی و حیات هستم. هیچکس نزد پدر جز به وسیله من نمی آید.

۷ اگر مرا میشناختید، پدر مرا نیز میشناختید و بعد از این او را میشناسید و او را دیده اید.»
فیلیس به وی گفت: «ای آقا پدر را به ما نشان ده که ما را کافی است.»

عیسی بدو گفت: «ای فیلیس در این مدت با شما بوده ام، آیا مرا شناختهای؟ کسیکه مرادید، پدر را دیده است. پس چگونه تو میگویی پدر را به ما نشان ده؟

آیا باور نمی کنی که من در پدر هستم و پدر در من است؟ سخنهایی که من به شما میگویم از خود نمی گویم، لکن پدری که در من ساکن است، او این اعمال را میکند.
۱۱ مرا تصدیق کنید که من در پدر هستم و پدر در من است، والا مرا به سبب آن اعمال تصدیق کنید.

۱۲ آمین آمین به شما می گویم هر که به من ایمان آرد، کارهایی را که من میکنم او نیز خواهد کرد و بزرگتر از اینها نیز خواهد کرد، زیرا که من نزد پدر میروم.

«هر چیزی را که به اسم من سوال کنید به جا خواهم آورد تا پدر در پسر جلال یابد.
۱۴ اگر چیزی به اسم من طلب کنید من آن را به جا خواهم آورد.

و عده رو حال قدس

اگر مرادوست دارید، احکام مرا نگاه دارید.

۱۶ و من از پدر سوال میکنم و تسلی دهنده های دیگری به شما عطا خواهد کرد تا همیشه با شما بماند،

یعنی روح راستی که جهان نمی تواند او را قبول کند زیرا که او را نمی بیند و نمی شناسد و اما شما او را میشناسید، زیرا که با شما میماند و در شما خواهد بود.

«ما را یتیم نمی گذارم نزد شما می آیم.

- ۱۹ بعد از آنکه زمانی جهان دیگر مرا نمی بیند و ما شما را می بینید و از این جهت که من زنده‌ام، شما هم خواهید زیست.
- ۲۰ و در آن روز شما خواهید دانست که من در پدر هستم و شما در من و من در شما.
- ۲۱ هر که احکام مرا دارد و آنها را حفظ کند، آن است که مرا محبت مینماید؛ و آنکه مرا محبت مینماید، پدر من او را محبت خواهد نمود و من او را محبت خواهم نمود و خود را به او ظاهر خواهم ساخت.»
- یهودا، نه آن استخریوطی، به وی گفت: «ای آقا چگونه می‌خواهی خود را بما بنمایی و نه بر جهان؟»
- عیسی در جواب او گفت: «گر کسی مرا محبت نماید، کلام مرا نگاه خواهد داشت و پدرم او را محبت خواهد نمود و به سوی او آمده، نزد وی مسکن خواهیم گرفت.
- ۲۴ و آنکه مرا محبت نماید، کلام مرا حفظ نمی کند؛ و کلامی که میشنوید از من نیست بلکه از پدری است که مرا فرستاد.
- ۲۵ این سخنان را به شما گفتم وقتی که با شما بودم.
- ۲۶ لیکن تسلی دهنده یعنی روح القدس که پدر او را به اسم من میفرستد، او همه چیز را به شما تعلیم خواهد داد و آنچه به شما گفتم به یاد شما خواهد آورد.
- ۲۷ سلامتی برای شما میگذارم، سلامتی خود را به شما می‌دهم. نه چنانکه جهان میدهد، من به شما می‌دهم. دل شما مضطرب و هراسان نباشد.
- ۲۸ شنیده‌اید که من به شما گفتم میروم و نزد شما می‌آیم. اگر مرا محبت مینمودید، خوشحال می‌گشتید که گفتم نزد پدر میروم، زیرا که پدر بزرگتر از من است.
- ۲۹ و الان قبل از وقوعی که به شما گفتم تا وقتی که واقع گردد ایمان آورید.
- ۳۰ بعد از این بسیار با شما نخواهم گفت، زیرا که رئیس این جهان می‌آید و در من چیزی ندارد.
- ۳۱ لیکن تا جهان بداند که پدر را محبت مینمایم، چنانکه پدر به من حکم کرده‌اند و من می‌کنم. برخیزید از اینجا برویم.

تاک حقیقی

- «ن تاک حقیقی هستم و پدر من باغبان است.
- ۲ هر شاخه‌ای در من که میوه نیاورد، آن را دور می‌سازد و هر چه میوه آرد آن را پاک میکند تا بیشتر میوه آورد.
- ۳ الحال شما بسبب کلامی که به شما گفته‌ام پاک هستید.
- ۴ در من بمانید و من در شما. همچنانکه شاخه از خود نمی‌تواند میوه آورد اگر در تاک نماند، همچنین شما نیز اگر در من نمانید.
- ۵ من تاک هستم و شما شاخه‌ها. آنکه در من میماند و من در او، میوه بسیار می‌آورد زیرا که جدا از من هیچ نمی‌توانید کرد.
- ۶ اگر کسی در من نماند، مثل شاخه بیرون انداخته می‌شود و می‌خشکد و آنهارا جمع کرده، در آتش می‌اندازند و سوخته می‌شود.
- ۷ اگر در من بمانید و کلام من در شما بماند، آنچه خواهید بطلبید که برای شما خواهد شد.
- ۸ جلال پدر من آشکارا می‌شود به اینکه میوه بسیار بیاورد و شما گرد من بشوید.
- ۹ همچنانکه پدر مرا محبت نمود، من نیز شما را محبت نمودم؛ در محبت من بمانید.
- ۱۰ اگر احکام مرا نگاه دارید، در محبت من خواهید ماند، چنانکه من احکام پدر خود را نگاه داشته‌ام و در محبت او می‌مانم.
- ۱۱ این را به شما گفتم تا خوشی من در شما باشد و شادی شما کامل گردد.
- «ین است حکم من که یکدیگر را محبت نمائید، همچنانکه شما را محبت نمودم.
- ۱۳ کسی محبت بزرگتر از این ندارد که جان خود را بجهت دوستان خود بدهد.
- ۱۴ شما دوست من هستید اگر آنچه به شما حکم می‌کنم بجا آرید.
- ۱۵ دیگر شمارا بنده نمی‌خوانم زیرا که بنده آنچه آفایش می‌کند نمی‌داند؛ لکن شمارا دوست خوانده‌ام زیرا که هر چه از پدر شنیدم به شما بیان کردم.
- ۱۶ شما مرا برنگزیدید، بلکه من شمارا برگزیدم و شمارا مقرر کردم تا شما بروید و میوه آورید

و میوه شما ماند تا هر چه از پدر به اسم من طلب کنید به شما عطا کند.

هشدار درباره نفرت مردم دنیا

به این چیزها شمارا حکم می‌کنم تا یکدیگر را محبت نمایید.

۱۸ «گر جهان شمارا دشمن دارد، بدانید که پیشتر از شما مرادشمن داشته است.

۱۹ اگر از جهان میبوسید، جهان خاصان خود را دوست میداشت. لکن چونکه

از جهان نیستید بلکه من شمارا از جهان برگزیده‌ام، از این سبب جهان با شما دشمنی میکند.

۲۰ به خاطر آرید کلامی را که به شما گفتم: غلام بزرگتر از آقای خود نیست. اگر

مرا زحمت دادند، شمارا نیز زحمت خواهند داد، اگر کلام مرا نگاه داشتند، کلام شما

را هم نگاه خواهند داشت.

۲۱ لکن بجهت اسم من جمیع این کارها را به شما خواهند کرد زیرا که فرستنده مرا نمی

شناسند.

۲۲ اگر نیامده بودم و به ایشان تکلم نکرده، گناه نمی داشتند؛ و اما الان عذری برای نگاه

خود ندارند.

۲۳ هر که مرادشمن دارد پدر مرا نیز دشمن دارد.

۲۴ و اگر در میان ایشان کارهایی نکرده بودم که غیر از من کسی هرگز نکرده بود، نگاه

نمی داشتند. ولیکن اکنون دیدند و دشمن داشتند مرا و پدر مرا نیز.

۲۵ بلکه تا تمام شود کلامی که در شریعت ایشان مکتوب است که مرا بی سبب دشمن

داشتند.

۲۶ لیکن چون تسلی دهنده که او را از جانب پدر نزد شما میفرستم آید، یعنی روح راستی

که از پدر صادر میگردد، او بر من شهادت خواهد داد.

۲۷ و شما نیز شهادت خواهید داد زیرا که از ابتدا با من بودهاید.

این را به شما گفتم تا لغزش نخورید.

۲ شمارا از گنایس بیرون خواهند نمود؛ بلکه ساعتی می‌آید که هر که شمارا بکشد، گن

برد که خدا را خدمت میکند.

۳ و این کارها را با شما خواهند کرد، بجهت آنکه نه پدر را شناختند و نه مرا.

۴ لیکن این را به شما گفتم تا وقتی که ساعت آید به خاطر آورید که من به شما گفتم. و این را از اول به شما نگفتم، زیرا که با شما بودم.

تعلیم درباره روح القدس

«ما الان نزد فرستنده خود میروم و کسی از شما از من نمی پرسد به جگام میروی.

۶ ولیکن چون این را به شما گفتم، دل شما از غم پر شده است.

۷ و من به شما راست میگویم که رفتن من برای شما مفید است، زیرا اگر نروم تسلی دهنده نزد شما نخواهد آمد. اما اگر بروم اورا نزد شما می فرستم.

۸ و چون او آید، جهان را بر نگاه و عدالت و داوری ملزم خواهد نمود.

۹ اما بر نگاه، زیرا که به من ایمان نمی آورند.

۱۰ و اما بر عدالت، از آن سبب که نزد پدر خود میروم و دیگر مرا نخواهید دید.

۱۱ و اما بر داوری، از آنرو که بر رئیس این جهان حکم شده است.

«بسیار چیزهای دیگر نیز دارم به شما بگویم، لکن الان طاقت تحمل آنها را ندارید.

۱۳ ولیکن چون او یعنی روح راستی آید، شما را به جمیع راستی هدایت خواهد کرد زیرا که از خود تکلم نمی کند بلکه به آنچه شنیده است سخن خواهد گفت و از امور آینده به شما خبر خواهد داد.

۱۴ او را جلال خواهد داد زیرا که از آنچه آن من است خواهد گرفت و به شما خبر خواهد داد.

۱۵ هر چه از آن پدر است، از آن من است. از این جهت گفتم که از آنچه آن من

است، میگیرد و به شما خبر خواهد داد.

۱۶ «عدا از اندکی مرا نخواهید دید و بعد از اندکی باز مرا خواهید دید زیرا که نزد پدر میروم.»

دعا در نام عیسی

آنگاه بعضی از شاگردانش به یکدیگر گفتند: «چه راست اینکه به ما میگوید که اندکی

مرا نخواهید دید و بعد از اندکی باز مرا خواهید دید و زیرا که نزد پدر میروم؟»

پس گفتند: «چه راست این اندکی که میگوید؟ نمی دانیم چه میگوید.»

عیسی چون دانست که میخواستند از او سوال کنند، بدیشان گفت: «یادر میان خود از این سوال میکیند که گفتم اندکی دیگر مرا نخواهید دید پس بعد از اندکی باز مرا خواهید دید».

۲۰ آمین آمین به شما میگویم که شما گریه و زاری خواهید کرد و جهان شادی خواهد نمود. شما محزون میشوید لکن حزن شما به خوشی مبدل خواهد شد.

۲۱ زن در حین زاییدن محزون میشود، زیرا که ساعت او رسیده است. ولیکن چون طفل را زاید، آن زحمت را دیگر یاد نمی آورد به سبب خوشی از اینکه انسانی در جهان تولید یافت.

۲۲ پس شما همچنین الان محزون میباشید، لکن باز شما را خواهم دید و دل شما خوش خواهد گشت و هیچکس آن خوشی را از شما نخواهد گرفت.

۲۳ و در آن روز چیزی از من سوال نخواهید کرد. آمین آمین به شما میگویم که هر آنچه از پدر به اسم من طلب کنید به شما عطا خواهد کرد.

۲۴ تا کنون به اسم من چیزی طلب نکردید، بطلبید تا بیاید و خوشی شما کامل گردد.

۲۵ این چیزها را به مثلهابه شما گفتم، لکن ساعتی میآید که دیگر به مثلهابه شما حرف نمی زخم بلکه از پدر به شما آشکارا خبر خواهم داد.

«آن روز به اسم من طلب خواهید کرد و به شما نمی گویم که من بجهت شما از پدر سوال میکنم،

زیرا خود پدر شما را دوست میدارد، چونکه شما را دوست داشتید و ایمان آوردید که من از نزد خدا بیرون آمدم».

۲۸ از نزد پدر بیرون آمدم و در جهان وارد شدم، و باز جهان را گذارده، نزد پدر میروم». شاگردانش بدو گفتند: «ان اکنون علانیه سخن میگوئی و هیچ مثل نمی گوئی».

۳۰ الان دانستیم که همه چیز را می دانی و لازم نیست که کسی از تو پرسد. بدین جهت باور میکنیم که از خدا بیرون آمدی».

عیسی به ایشان جواب داد: «یا الان باور می کنید؟

اینک ساعتی میآید بلکه الان آمده است که متفرق خواهید شد هر یکی به نزد خاصان خود و مرا تنها خواهید گذارد. لیکن تنها نیستم زیرا که پدر با من است. ۳۳ بدین چیزها به شما تکلم کردم تا در من سلامتی داشته باشید. در جهان برای شما زحمت خواهد شد. ولیکن خاطر جمع دارید زیرا که من بر جهان غالب شده‌ام.»

عیسی برای خود دعا میکند

عیسی چون این را گفت، چشمان خود را به طرف آسمان بلند کرده، گفت: «ای پدر ساعت رسیده است. پسر خود را جلال بده تا پسر ت نیز تورا جلال دهد. ۲ همچنانکه او را بر بشری قدرت داده‌ای تا هر چه بد و داده‌ای به آنها حیات جاودانی بخشد. ۳ حیات جاودانی این است که تورا خدای واحد حقیقی و عیسی مسیح را که فرستادی بشناسند. ۴ من بر روی زمین تورا جلال دادم و کاری را که به من سپردی تا بکنم، به کمال رسانیدم. ۵ والان تو ای پدر مرا نزد خود جلال ده، به همان جلالی که قبل از آفرینش جهان نزد تو داشتم.»

عیسی برای شاگردان خود

«سم تورا به آن مردمانی که از جهان به من عطا کردی ظاهر ساختم. از آن تو بودند و ایشان را به من دادی و کلام تورا نگاه داشتند. ۷ والان دانستند آنچه به من داده‌ای از نزد تو مییابد. ۸ زیرا کلامی را که به من سپردی، بدیشان سپردم و ایشان قبول کردند و از روی یقین دانستند که از نزد تو بیرون آمدم و ایمان آوردند که تو مرا فرستادی. ۹ من بجهت اینها سوال میکنم و برای جهان سوال نمیکنم، بلکه از برای کسانی که به من داده‌ای، زیرا که از آن تو مییابند. ۱۰ و آنچه از آن من است از آن تو است و آنچه از آن تو است از آن من است و در آنها جلال یافتم. ۱۱ بعد از این در جهان نیستم اما اینها در جهان هستند و من نزد تو میآیم. ای پدر

قدوس اینهارا که به من دادهای، به اسم خود نگاه دار تا یکی باشند چنانکه ما هستیم.
 ۱۲ مادامی که بایشان در جهان بودم، من ایشان را به اسم تو نگاه داشتم، و هر کس را که به من دادهای حفظ نمودم که یکی از ایشان هلاک نشد، مگر پسر هلاکت تا کتاب تمام شود.

۱۳ و اما الان نزد تو می‌آیم. و این را در جهان می‌گویم تا خوشی مرا در خود کامل داشته باشند.

۱۴ من کلام تو را به ایشان دادم و جهان ایشان را دشمن داشت زیرا که از جهان نیستند، همچنانکه من نیز از جهان نیستم.

۱۵ خواهش نمی‌کنم که ایشان را از جهان ببری، بلکه تا ایشان را از شریر نگاه داری.

۱۶ ایشان از جهان نیستند چنانکه من از جهان نمی‌باشم.

۱۷ ایشان را به راستی خود تقدیس نما. کلام تو راستی است.

۱۸ همچنانکه مرا در جهان فرستادی، من نیز ایشان را در جهان فرستادم.

۱۹ و بجهت ایشان من خود را تقدیس می‌کنم تا ایشان نیز در راستی، تقدیس کرده شوند.

عیسی برای ایمانداران آینده دعا میکند

«نه برای اینها فقط سوال می‌کنم، بلکه برای آنها نیز که به وسیله کلام ایشان به من ایمان خواهند آورد.

۲۱ تا همه یک گردند چنانکه تو ای پدر، در من هستی و من در تو، تا ایشان نیز در من یک باشند تا جهان ایمان آرد که تو مرا فرستادی.

۲۲ و من جلالی را که به من دادی به ایشان دادم تا یک باشند چنانکه ما یک هستیم.

۲۳ من در ایشان و تو در من، تا در یکی کامل گردند و تا جهان بداند که تو مرا فرستادی و ایشان را محبت نمودی چنانکه مرا محبت نمودی.

۲۴ ای پدر می‌خواهم آنانی که به من دادهای با من باشند در جایی که من می‌باشم تا جلال

مرا که به من دادهای ببینند، زیرا که مرا پیش از بنای جهان محبت نمودی.

۲۵ ای پدر عادل، جهان تو را شناخت، اما من تو را شناختم، و اینها شناختند که تو

مرا فرستادی.

۲۶ واسم تو را به ایشان شناسانیدم و خواهم شناسانید تا آن محبتی که به من نمودهای در ایشان باشد و من نیز در ایشان باشم.»

دستگیری عیسی

(تی:، مرقس:، لوقا:)

چون عیسی این را گفت، باشا گردان خود به آن طرف وادی قدر و نرفت و در آنجا باغی بود که باشا گردان خود به آن در آمد.

۲ و یهودا که تسلیم کننده وی بود، آن موضع را می دانست، چون که عیسی در آنجا باشا گردان خود بارها انجمن مینمود.

۳ پس یهود الشکریان و خادمان از نزد روسای کهنه و فریسیان برداشته، با چراغها و مشعلها و اسلحه به آنجا آمد.

۴ آنگاه عیسی با اینکه آگاه بود از آنچه میبایست بر او واقع شود، بیرون آمده، به ایشان گفت: «هرامی طلبید؟»

به او جواب دادند: «یسی ناصری را!» عیسی بدیشان گفت: «ن هستم!» و یهودا که تسلیم کننده او بود نیز با ایشان ایستاده بود.

۶ پس چون بدیشان گفت: «ن هستم»، برگشته، بر زمین افتادند.

۷ و باز از ایشان سوال کرد: «هرامی طلبید؟» گفتند: «یسی ناصری را!»

عیسی جواب داد: «ه شما گفتم من هستم. پس اگر مرا می خواهید، اینها را بگذارید بروند.»

تا آن سخنی که گفته بود تمام گردد که «زنانی که به من دادهای یکی را گم نکردهام»، آنگاه شمعون پطرس شمشیری که داشت کشیده، به غلام رئیس کهنه که ملوک نام داشت زده، گوش راستش را برید.

۱۱ عیسی به پطرس گفت: «مشیر خود را غلاف کن. آیا جامی را که پدر به من داده است ننوشم؟»

محا که در حضور حنا

آنگاه سر بازان و سرتیبان و خادمان یهود، عیسی را گرفته، او را بستند.

۱۳ و اول اورانزدحنا، پدرزن قیافا که در همان سال رئیس کهنه بود، آوردند.
 ۱۴ و قیافا همان بود که به یهودا اشاره کرده بود که «هتراست یک شخص در راه قوم
 بمیرد.»

اما شمعون پطرس و شاگردی دیگر از عقب عیسی روانه شدند، و چون آن شاگرد نزد رئیس
 کهنه معروف بود، با عیسی داخل خانه رئیس کهنه شد.

۱۶ اما پطرس بیرون در ایستاده بود. پس آن شاگرد دیگر که آشنای رئیس کهنه
 بود، بیرون آمده، با دربان گفتگو کرد و پطرس را به اندرون برد.

۱۷ آنگاه آن کنیزی که دربان بود، به پطرس گفت: «یا تو نیز از شاگردان این شخص
 نیستی؟» گفت: «ایستم.»

و غلامان و خدام آتش افروخته، ایستاده بودند و خود را گرم می‌کردند چونکه هوا سرد
 بود؛ و پطرس نیز با ایشان خود را گرم می‌کرد.

پس رئیس کهنه از عیسی درباره شاگردان و تعلیم او پرسید.

۲۰ عیسی به او جواب داد که «ن به جهان آشکارا سخن گفتم. من هر وقت
 در کنیسه و در هیکل، جایی که همه یهودیان پیوسته جمع میشدند، تعلیم میدادم و در خفا
 چیزی نگفتم.»

۲۱ چرا از من سوال میکنی؟ از کسانی که شنید هاندا پیرس که چه چیز بدیشان گفتم.
 اینک ایشان میدانند آنچه من گفتم.»

و چون این را گفت، یکی از خادمان که در آنجا ایستاده بود، طیانچه بر عیسی زده، گفت:
 «یا به رئیس کهنه چنین جواب میدهی؟»

عیسی بدو جواب داد: «گر بد گفتم، به بدی شهادت ده؛ و اگر خوب، برای چه مرا میزنی؟»
 پس حنا و رابسته، به نزد قیافا رئیس کهنه فرستاد.

انکار پطرس

(تی:، مرقس:، لوقا:)

و شمعون پطرس ایستاده، خود را گرم می‌کرد. بعضی بدو گفتند: «یا تو نیز از شاگردان
 او نیستی؟» او انکار کرده، گفت: «ایستم!»

پس یکی از غلامان رئیس کهنه که از خویشان آن کس بود که پطرس گوشش را بریده بود، گفت: «گرم تو را با او دریاغ ندیدم؟»
پطرس باز انکار کرد که در حال خروس بانگ زد.

محاکمه در حضور پیلاتوس

(تی:، مرقس:، لوقا:)

بعد عیسی را از نزد قیافه دیوانخانه آوردند و صبح بود و ایشان داخل دیوانخانه نشدند مبادا نجس بشوند بلکه تا فصح را بخورند.

۲۹ پس پیلاتوس به نزد ایشان بیرون آمده، گفت: «دعوی بر این شخص دارید؟»
در جواب او گفتند: «گراوید کار نمی بود، به تو تسلیم نمی کردیم.»

پیلاتوس بدیشان گفت: «ما او را بگیرید و موافق شریعت خود بر او حکم نمایید.» یهودیان به وی گفتند: «رما جایز نیست که کسی را بکشیم.»

تا قول عیسی تمام گردد که گفته بود، اشاره به آن قسم موت که باید ببرد.

پس پیلاتوس باز داخل دیوانخانه شد و عیسی را طلبیده، به او گفت: «یا تو پادشاه یهود هستی؟»
عیسی به او جواب داد: «یا تو این را از خود میگویی یا دیگران درباره من به تو گفتند؟»
پیلاتوس جواب داد: «گرم یهود هستم؟ امت تو و روسای کهنه تو را به من تسلیم کردند. چه کرده‌ای؟»

عیسی جواب داد که «ادشاهی من از این جهان نیست. اگر پادشاهی من از این جهان میبود، خدام من جنگ میکردند تا به یهود تسلیم نشوم. لیکن اکنون پادشاهی من از این جهان نیست.»

پیلاتوس به او گفت: «گرتو پادشاه هستی؟» عیسی جواب داد: «و میگوئی که من پادشاه هستم. از این جهت من متولد شدم و بجهت این در جهان آمدم تا به راستی شهادت دهم، و هر که از راستی است سخن مرا می شنود.»

پیلاتوس به او گفت: «استی چیست؟» و چون این را بگفت، باز به نزد یهودیان بیرون شده، به ایشان گفت: «ن در این شخص هیچ عیبی نیافتم.»

صدور حکم مصلوب شدن

(تی:، مرقس:، لوقا:)

وقانون شمالین است که در عید فصیح بجهت شما یک نفر آزاد کنم. پس آیا می‌خواهید بجهت شما پادشاه یهود را آزاد کنم؟»
باز همه فریاد برآورده، گفتند: «ورانی بلکه برابر او» و براباد زد بود.

پس پیلاطس عیسی را گرفته، تازیانه زد.

۲ ولشکریان تاجی از خار بافته بر سرش گذاردند و جامه ارغوانی بدو پوشانیدند

و می گفتند: «لامای پادشاه یهود!» و طپانچه بدو می زدند.

۴ باز پیلاطس بیرون آمده، به ایشان گفت: «ینک اورا نزد شما بیرون آوردم تا بدانید که در او هیچ عیبی نیافتم.»

آنگاه عیسی با تاجی از خار و لباس ارغوانی بیرون آمد. پیلاطس بدیشان گفت: «ینک آن انسان.»

و چون روسای کهنه و خدام او را دیدند، فریاد برآورده، گفتند: «لبیش کن! صلیبش

کن!» پیلاطس بدیشان گفت: «ما او را گرفته، مصلوبش سازید زیرا که من در او عیبی نیافتم.»

یهودیان بدو جواب دادند که «اشریعتی داریم و موافق شریعت ما واجب است که بمیرد زیرا خود را پسر خدا ساخته است.»

پس چون پیلاطس این را شنید، خوف بر او زیاده مستولی گشت.

۹ باز داخل دیوانخانه شده، به عیسی گفت: «واز کجایی؟» اما عیسی بدو هیچ جواب نداد.

۱۰ پیلاطس بدو گفت: «یابه من سخن نمی گویی؟ نمی دانی که قدرت دارم تو را صلیب کنم و قدرت دارم آزادت نمایم؟»

عیسی جواب داد: «بچه قدرت بر من نمی داشتی اگر از بالا به تو داده نمی شد. و از این

جهت آن کس که مرا به تو تسلیم کرد، نگاه بزرگتر دارد.»

و از آن وقت پیلاطس خواست او را آزاد نماید، لیکن یهودیان فریاد برآورده، می‌گفتند

که» گزاین شخص رارها کنی، دوست قیصر نیستی. هر که خود را پادشاه سازد، برخلاف قیصر سخن گوید.»

پس چون پلاطس این را شنید، عیسی را بیرون آورده، بر مسند حکومت، در موضعی که به بلاط و به عبرانی جباتا گفته میشد، نشست.

۱۴ و وقت تهیه فصیح و قریب به ساعت ششم بود. پس به یهودیان گفت: «ینک پادشاه شما،»

ایشان فریاد زدند: «و برابر دار، بردار! صلیبش کن!» پلاطس به ایشان گفت: «یا پادشاه شما را مصلوب کنم؟» «رو ساری کهنه جواب دادند که» «یراز قیصر پادشاهی نداریم.»

در راه جلجتا
(تی:، مرقس:، لوقا:)

آنگاه او را بدیشان تسلیم کرد تا مصلوب شود. پس عیسی را گرفته بردند

و صلیب خود را برداشته، بیرون رفت به موضعی که به جمجمه مسمی بود و به عبرانی آن را جلجتا می گفتند.

مصلوب شدن عیسی
(تی:، مرقس:، لوقا:)

او را در آنجا صلیب نمودند و دو نفر دیگر را از این طرف و آن طرف و عیسی را در میان. ۱۹ و پلاطس تقصیر نامه های نوشته، بر صلیب گذارد؛ و نوشته این بود: «یسی ناصری پادشاه یهود.»

و این تقصیر نامه را بسیاری از یهود خواندند، زیرا آن مکانی که عیسی را صلیب کردند، نزدیک شهر بود و آن را به زبان عبرانی و یونانی و لاتینی نوشته بودند.

۲۱ پس روسای کهنه یهود به پلاطس گفتند: «نویس پادشاه یهود، بلکه که او گفت ممت پادشاه یهود.»

پلاطس جواب داد: «نچه نوشتم، نوشتم.»

پس لشکریان چون عیسی را صلیب کردند، جامه های او را برداشته، چهار قسمت کردند، هر سپاهی را یک قسمت؛ و پیراهن رانیز، اما پیراهن در زداشت، بلکه تمام از بالا بافته شده بود.

۲۴ پس به یکدیگر گفتند: «ین را پاره نکنیم، بلکه قرعه بر آن بیندازیم تا آن که شود.»

تا تمام گردد کتاب که میگوید: «رمیان خود جامه های مرا تقسیم کردند و بر لباس من قرعه افکندند.» پس لشکریان چنین کردند.

۲۵ ویای صلیب عیسی، مادر او و خواهر مادرش مریم زن، کلویا و مریم مجدلیه ایستاده بودند.

۲۶ چون عیسی مادر خود را با آن شاگردی که دوست میداشت ایستاده دید، به مادر خود گفت: «ی زن، اینک پسر تو.»

و به آن شاگرد گفت: «اینک مادر تو.» و در همان ساعت آن شاگرد او را به خانه خود برد.

جان سپردن عیسی
(تی:، مرقس:، لوقا:)

و بعد چون عیسی دید که همه چیز به انجام رسیده است تا کتاب تمام شود، گفت: «شهام.» و در آنجا ظرفی پراز سر که گذارده بود. پس اسفنجی را از سر که پر ساخته، و پرز و فا گذارده، نزدیک دهان او بردند.

۳۰ چون عیسی سر که را گرفت، گفت: «مام شد.» و سر خود را پایین آورده، جان بداد.

پس یهودیان تا بد نهاد در روز سبت بر صلیب نماند، چونکه روز تهیه بود و آن سبت، روز بزرگ بود، از پیلاطس درخواست کردند که ساق پایهای ایشان را بشکنند و پایین بیاورند.

۳۲ آنگاه لشکریان آمدند و ساقهای آن اول و دیگری را که با او صلیب شده بودند، شکستند.

۳۳ اما چون نزد عیسی آمدند و دیدند که پیش از آن مرده است، ساقهای او را نشکستند.

۳۴ لکن یکی از لشکریان به پهلوئی او نیزهای زد که در آن ساعت خون و آب بیرون آمد.

۳۵ و آن کسیکه دید شهادت داد و شهادت او راست است و او می داند که راست میگوید تا شمانیز ایمان او برید.

۳۶ زیرا که این واقع شد تا کتاب تمام شود که میگوید: «ستخوانی از او شکسته نخواهد شد.»

و باز کتاب دیگر میگوید: «ن کسی را که نیزه زدند خواهند نگریست.»

تد فین عیسی
(تی:، مرقس:، لوقا:)

و بعد از این، یوسف که از اهل رامه و شاگرد عیسی بود، لیکن مخفی به سبب ترس یهود،

از پیلاطس خواهش کرد که جسد عیسی را بردارد. پیلاطس اذن داد. پس

آمده، بدن عیسی را برداشت.

۳۹ و نیقودیموس نیز که اول در شب نزد عیسی آمده بود، مر مخلوط با عود قریب به صدر ظل با خود آورد.

۴۰ آنگاه بدن عیسی را برداشته، در کفن با حنوط به رسم تکفین یهود پیچیدند.

۴۱ و در موضعی که مصلوب شد باغی بود و در باغ، قبر تازهای که هرگز هیچکس در آن دفن نشده بود.

۴۲ پس به سبب تهیه یهود، عیسی را در آنجا گذاردند، چونکه آن قبر نزدیک بود.

قیام عیسی مسیح

(تی:، مرقس:، لوقا:)

بامدادان در اول هفته، وقتی که هنوز تاریک بود، مریم مجدلیه به سر قبر آمد و دید که سنگ از قبر برداشته شده است.

۲ پس دوان دوان نزد شمعون پطرس و آن شاگرد دیگر که عیسی او را دوست میداشت آمده، به ایشان گفت: «داوند را از قبر برده اند و نمی دانیم او را کجا گذارد هاند.»

آنگاه پطرس و آن شاگرد دیگر بیرون شده، به جانب قبر رفتند.

۴ و هر دو با هم میدویدند، اما آن شاگرد دیگر از پطرس پیش افتاده، اول به قبر رسید، و خم شده، کفن را گذاشته دید، لیکن داخل نشد.

۶ بعد شمعون پطرس نیز از عقب او آمد و داخل قبر گشته، کفن را گذاشته دید، و دستمالی را که بر سر او بود، نه با کفن نهاده، بلکه در جای علیحده پیچیده.

۸ پس آن شاگرد دیگر که اول به سر قبر آمده بود نیز داخل شده، دید و ایمان آورد.

۹ زیرا هنوز کتاب ران فهمیده بودند که باید او از مر دگان برخیزد.

۱۰ پس آن دو شاگرد به مکان خود برگشتند.

عیسی به مریم مجدلیه ظاهر میشود

(مرقس:)

اما مریم بیرون قبر، گریان ایستاده بود و چون میگریست به سوی قبر خم شده،

دو فرشته را که لباس سفید در برداشتند، یکی به طرف سرود دیگری به جانب قدم، در جایی که بدن عیسی گذارده بود، نشسته دید.
 ۱۳ ایشان بدو گفتند: «ی زن برای چه گریانی؟» بدیشان گفت: «داوند مرا برده اند و نمی دانم او را بجای گذارده اند.»

چون این را گفت، به عقب ملتفت شده، عیسی را ایستاده دید لیکن شناخت که عیسی است.

۱۵ عیسی بدو گفت: «ی زن برای چه گریانی؟ که مرا میطلبی؟» چون او گمان کرد که باغبان است، بدو گفت: «ی آقا! گرتو او را برداشته ای، به من بگو او را بجای گذارده ای تا من او را بردارم.»

عیسی بدو گفت: «ی مریم! او برگشته، گفت: «بونی) عنیای معلم.»)

عیسی بدو گفت: «المس مکن زیرا که هنوز نزد پدر خود بالا نرفته ام. ولیکن نزد برادران من رفته، به ایشان بگو که نزد پدر خود و پدر شما و خدای خود و خدای شما میروم.»
 مریم مجدلیه آمده، شاگردان را خبر داد که «داوند را دیدم و به من چنین گفت.»

ظاهر شدن بر شاگردان (وقایع)

و در شام همان روز که بکشنه بود، هنگامی که درها بسته بود، جایی که شاگردان به سبب ترس یهود جمع بودند، ناگاه عیسی آمده، در میان ایستاد و بدیشان گفت: «لام بر شما باد!»
 و چون این را گفت، دستها و پهلوی خود را به ایشان نشان داد و شاگردان چون خداوند را دیدند، شاد گشتند.

۲۱ باز عیسی به ایشان گفت: «لام بر شما باد. چنانکه پدر مرا فرستاد، من نیز شما را میفرستم.»

و چون این را گفت، دمید و به ایشان گفت: «و حال قدس را بیابید.»

۲۳ گاه آنانی را که آمرزیدید، برای ایشان آمرزیده شد و آنانی را که بستید، بسته شد.»

عیسی بر شاگردان من جمله بر تو مظاهر شده
(رقس):

اماتوما که یکی از آن دوازده بود و او را توام می‌گفتند، وقتی که عیسی آمد با ایشان نبود. ۲۵ پس شاگردان دیگر بدو گفتند: «داوند را دیده‌ایم.» بدیشان گفت: «اگر دوستش جای می‌خهارانینم وانگشت خود را در جای می‌خهانگذازم و دست خود را بر پهلویش نهم، ایمان نخواهم آورد.»

و بعد از هشت روز باز شاگردان با توام در خانه‌های جمع بودند و درها بسته بود که ناگاه عیسی آمد و در میان ایستاده، گفت: «لام بر شما باد.»

پس به توام گفت: «نگشت خود را به اینجا بیا و رودستهای مرا بین و دست خود را بیاور و بر پهلو من بگذار و بایمان مباش بلکه ایمان دار.»

توام در جواب وی گفت: «ای خداوند من وای خدای من.»

عیسی گفت: «ای توام، بعد از دیدن ایمان آوردی؟ خوشبحال آنانی که ندیده ایمان آورند.» و عیسی معجزات دیگر بسیار نزد شاگردان نمود که در این کتاب نوشته نشده.

۳۱ لیکن این قدر نوشته شد تا ایمان آورید که عیسی، مسیح و پسر خداست و تا ایمان آورده به اسم او حیات یابید.

عیسی بر شاگردان به هنگام ماهیگیری ظاهر میشود

بعد از آن عیسی باز خود را در کنار دریای طبریه، به شاگردان ظاهر ساخت و بر اینطور نمودار گشت:

شمعون پطرس و توامی معروف به توام و تئنائیل که از قانای جلیل بود و دو پسر زبدی و دو نفر دیگر از شاگردان او جمع بودند.

۳ شمعون پطرس به ایشان گفت: «یروم تا صید ماهی کنم.» به او گفتند: «اینز با تو می‌آیم.» پس بیرون آمده، به کشتی سوار شدند و در آن شب چیزی نگرفتند.

و چون صبح شد، عیسی بر ساحل ایستاده بود لیکن شاگردان ندانستند که عیسی است.

۵ عیسی بدیشان گفت: «ای بچه‌ها نزد شما خوراکی هست؟» به او جواب دادند که «ی.»

بدیشان گفت: «اگر به طرف راست کشتی بیندازید که خواهید یافت.» پس انداختند

واژ کثرت ماهی نتوانستند آن را بکشند.

۷ پس آن شاگردی که عیسی او را محبت مینمود به پطرس گفت: «داونداست.» چون شمعون پطرس شنید که خداوند است، جامه خود را به خویشتن پیچید چونکه برهنه بود و خود را در ریافتاخت.

۸ اما شاگردان دیگر در زورق آمدند زیرا از خشکی دور نبودند، مگر قریب به دو ایست ذراع و دام ماهی را میکشیدند.

پس چون به خشکی آمدند، آتشی افروخته و ماهی بر آن گذارده و نان دیدند.

۱۰ عیسی بدیشان گفت: «ز ماهیای که الان گرفتهاید، بیاورید.»

پس شمعون پطرس رفت و دام را بر زمین کشید، پراز صد و پنجاه و سه ماهی بزرگ و با وجودی که اینقدر بود، دام پاره نشد.

۱۲ عیسی بدیشان گفت: «بیاید بخورید.» ولی احدی از شاگردان جرات نکرد که از او پیرسد و کیستی «زیر امید انستند که خداوند است.

۱۳ آنگاه عیسی آمد و نان را گرفته، بدیشان داد و همچنین ماهی را.

۱۴ و این مرتبه سوم بود که عیسی بعد از برخاستن از مردگان، خود را به شاگردان ظاهر کرد.

گفتگوی عیسی با پطرس

و بعد از غذا خوردن، عیسی به شمعون پطرس گفت: «ی شمعون، پسریونا، آیا مرا بیشتر از اینها محبت مینمایی؟» بدو گفت: «لی خداوندا، تو میدانی که تورا دوست میدارم.» بدو گفت: «ره‌های مرا خورا ک بده.»

باز در ثانی به او گفت: «ی شمعون، پسریونا، آیا مرا محبت مینمایی؟» به او گفت: «لی خداوندا، تومی دانی که تورا دوست میدارم.» بدو گفت: «وسفندان مرا اشبانی کن.» مرتبه سوم بدو گفت: «ی شمعون، پسریونا، مرادوست میداری؟» پطرس محزون گشت، زیرا مرتبه سوم بدو گفت «رادوست میداری؟» پس به او گفت: «داوندا، تو بر همه چیز واقف هستی. تومی دانی که تورا دوست میدارم.» عیسی بدو گفت: «وسفندان مرا خورا ک ده.»

۱۸ آمین آمین به تو میگویم وقتی که جوان بودی، کمر خود را می‌بستی و هر جا می‌خواستی

میرفتی ولکن زمانی که پیرشوی دستهای خود را از خواهی کرد و دیگران تو را بسته بهجایی که نمی خواهی تو را خواهند برد.»
 و بدین سخن اشاره کرد که به چه قسم موت خدا را جلال خواهد داد و چون این را گفت، به او فرمود: «ز عقب من بیا.»
 پطرس ملتفت شده، آن شاگردی که عیسی او را محبت مینمود دید که از عقب میآید؛ و همان بود که بر سینه وی، وقت عشاتکیه میزد و گفت: «داوندا کیست آن که تو را تسلیم میکند.»

پس چون پطرس او را دید، به عیسی گفت: «ی خداوند او چه شود؟»
 عیسی بدو گفت: «گر بخوام که او بماند تا باز آیم تو را چه؟ تو از عقب من بیا.»
 پس این سخن در میان برادران شهرت یافت که آن شاگرد نخواهد مرد. لیکن عیسی بدو نگفت که نمی میرد، بلکه «گر بخوام که او بماند تا باز آیم تو را چه.»
 و این شاگردی است که به این چیزها شهادت داد و اینهارا نوشت و میدانیم که شهادت او راست است.

۲۵ و دیگر کارهای بسیار عیسی بهجا آورد که اگر فرد فرد نوشته شود گمان ندارم که جهان هم گنجایش نوشتههارا داشته باشد.

lxi

قدیم ترجمہ

**The Old Persian Version of the Holy Bible in the Persian
language of Iran**

Public Domain

Language: فارسی (Persian)

Translation by: Wycliffe Bible Translators

PDF generated using Haiola and XeLaTeX on Apr from source files dated Aug
cf233a-073b-5751-ab25-e35dacee289f